

پازل «جریانها»

تحلیلی بر جریانهای فکری و فرهنگی ایران معاصر در گفت و گو با دکتر عبدالحسین خسروپناه

ایران معاصر در یک قرن اخیر علاوه بر درگیریها و جنگهای بیرونی، در جبهه درون نیز با جریانات سیاسی، فکری و فرهنگی فراوانی روبرو شد. که البته بخش بزرگی از این جریانات نیز مستقیم یا غیرمستقیم بی ارتباط با دنیای بیرون نبودند. با پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری نظام جمهوری اسلامی به نظر می رسد تا مدتی - حداقل برای نیم قرن - جامعه ایران به ویژه در زمینه فکری و فرهنگی از نوعی انسجام و همصدایی برخوردار شود. اما از آنجاکه این دوره خود با شتاب گرفتن جریان تحولات سریع جهانی در تمامی عرصه های نرم افزاری و سخت افزاری همزمان گردید، نه تنها جریان سازی های گوناگون پایان نپذیرفت، بلکه حتی بسیاری از جریانات خاموش تاریخ نیز دوباره به اشکال دیگری سربرآوردند. البته همه گرایشها و زاویه های مذهبی و فرهنگی ایران معاصر صبغه معارضه و ناهمخوانی با مبانی فکری جمهوری اسلامی ندارند، اما به هر حال می توانند بر کندها و کدورتها دامن بزنند و نشاط فکری را مخدوش سازند. از آنجاکه انقلاب اسلامی ذاتا انقلابی فرهنگی و دارای خصیصه های فرهنگی قدرتمندی است، تاکنون استواری شایان توجهی را از خود نشان داده است و با لحاظ استواری بنیانهای خود، تا حد بسیار زیادی جریانات مذکور را برمی تابد. با این وجود غفلت از این جریانات - به ویژه جریانات فکری، فرهنگی و اجتماعی که به گونه ای ناملموس و خزنده براساس و بین مایه های یک جامعه در بلندمدت تاثیر می گذارند - جایز نیست. براساس همین دلالتگیها و دغدغه ها بود که در این شماره از ماهنامه زمانه به بررسی و طرح مباحث مربوط به تفکرات معاصر ایران به ویژه پس از انقلاب اسلامی پرداختیم. در این راستا، پژوهشگر معاصر، حجت الاسلام و المسلمین عبدالحسین خسروپناه را که به ویژه درخصوص جریانهای فکری و فرهنگی جامعه تحقیقات شایانی را انجام داده است، برای مصاحبه درباره این جریانات برگزیده ایم. عبدالحسین خسروپناه

سال ۱۳۴۵ در شهر دزفول متولد شد و در کنار تحصیلات عمومی به تحصیل دروس حوزوی پرداخت. ایشان در سال ۱۳۶۸ به حوزه علمیه قم آمد و علاوه بر دوازده سال تلاش علمی در دروس خارج فقه و اصول، موفق به اخذ رتبه اول در درجه دکترای کلام اسلامی از موسسه امام صادق (ع) گردید. دکتر خسروپناه از سال ۱۳۷۰ فعالیت خود در زمینه تدریس در حوزه و دانشگاه را آغاز کرد. ایشان هم اکنون مدیر گروه فلسفه در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی می باشد و تاکنون ضمن مدیریت چند پروژه تحقیقاتی در زمینه های فلسفه و عرفان، کتب و مقالات متعددی را نیز به چاپ رسانده است. کلام جدید، جامعه مدنی و حاکمیت مدنی، گفتن مصلحت، جامعه علوی، کثرت گرایی دینی، پلورالیسم دینی و سیاسی از جمله آثار منتشرشده وی می باشند. ایشان هم اکنون تحقیق مفصلی را درخصوص جریانات فکری و فرهنگی معاصر ایران در دست اقدام دارند.

■ ■ ■ ■

● جناب آقای خسروپناه، ابتدا از این که دعوت ما را برای انجام گفت و گو پذیرفتید، از شما سپاسگزاری می کنم. موضوع گفت و گوی ما تحلیل جریانهای فکری و فرهنگی معاصر ایران، به ویژه مقطع پس از انقلاب است. تعریف شما از جریانهای فکری و فرهنگی چیست و چه پدیده های اجتماعی را با این عنوان نامگذاری می کنید؟

□ به نام خدا، اجازه دهید بحث را با این مقدمه شروع کنم که هر نظام اجتماعی و هر انقلابی با سه دوره مواجه است: ۱. دوره مبارزه علیه نظام معارض ۲. دوره تثبیت و استقرار نظام موافق ۳. دوره دفاع از نظام مستقر. آغاز و طول زمان هر دوره دقیقا مشخص نیست و گاهی نیز ممکن است برخی از این دوره ها با هم شروع شوند. آنچه در تحلیل انقلاب اسلامی ایران اهمیت دارد، مبارزه جریانهای مختلف، از جمله جریانهای مذهبی به رهبری

امام خمینی (ره) علیه رژیم شاهنشاهی و پس از آن، دوره تثبیت و استقرار نظام است.

امام خمینی (ره) در تحقق این کار، تاحدود زیادی موفق بود؛ زیرا ایشان نظریه اسلام حکومتی و اسلام اجتماعی و دکترین ولایت مطلقه فقیه را مطرح کرد. به گونه ای که با هر چالش عملی و اجتماعی که برخورد می کرد، می توانست با این سیستم (ولایت مطلقه فقیه) با آن مبارزه کند و تاحدود زیادی شبهات را کنار بزند. امام (ره) از ارزشهای اسلامی و اخلاقی نیز به خوبی استفاده نمود؛ مثلا با آغاز جنگ تحمیلی، که اقدامی علیه تثبیت و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران بود، امام با استفاده از مفاهیم اخلاقی و ارزشی، بسیج مردمی و همگانی را در کنار دیگر نیروهای مسلح به وجود آورد تا مردم نیز در دفاع از اسلام و میهن شرکت نمایند.

پس، نظام ولایت مطلقه فقیه از عوامل موفقیت امام (ره) در مقابله با پدیده ها و توطئه های مختلف داخلی و خارجی بود که خود ایشان آن را تبیین کرده بودند. اگر امام (ره) نظام سازی نمی کرد، در دوره دوم شکست می خورد؛ همان گونه که بسیاری از نهضت های قبل از انقلاب اسلامی شکست خوردند.

ما اکنون در دوره دفاع به سر می بریم. این دوره از اول انقلاب هم وجود داشته. ولی امروز بیشتر مطرح است. در این دوره، انقلاب اسلامی تثبیت شده است، ولی جریانهای معارضی پدید آمده اند که اگر آنها را نشناسیم و نتوانیم با آنها مبارزه کنیم، گرفتار آسیبهای شدیدی خواهیم شد. بنابراین دوره دفاع و پاسداشت از یک نظام و یک انقلاب، مهمترین بستر برای ظهور جریانهای مختلف اجتماعی به ویژه در حوزه فرهنگ و تفکر است. چرا؟ برای اینکه یک نظام جدید شکل گرفته و از طرف سلیقه ها و مکتبهای مختلف زیر ذره بین نقد و ایده پردازی قرار می گیرد.

اما برگردیم به اصل موضوع یعنی جریان شناسی فکری و فرهنگی معاصر. در این زمینه باید به چند موضوع توجه کرد: اول اینکه منظور از جریان، گرایش یا



بنده چندین جریان را در دوره حاضر شناسایی کرده‌ام که هر یک، گرایشهای مختلفی را پوشش می‌دهند: خرده فرهنگ‌ها، شیطان پرستی، تصوف گرایی، کثرت گرایی، فمینیسم، بهائیت، تجددگرایی افراطی، سنت گرایی، مکتب تفکیک، هایدگری‌ها، تجددستیزی، فرهنگستان علوم، روشنفکری تجددپذیر، عقل گرایی اسلامی.

ما باید در چارچوب اندیشه و نظام دینی، نسبت به این جریانات دیدگاهی واضح و فعالانه داشته باشیم

گرایشهای خاص اجتماعی است که منشا تحولات جامعه‌شناختی می‌شوند؛ اعم‌از اینکه مبنای فکری و اندیشه‌ای داشته باشند یا فاقد مبنای ایدئولوژیکی محسوب شوند و مقصود از جریانات فکری - فرهنگی، گرایشهای اجتماعی‌اند که نه تنها از مبنای ایدئولوژیکی و فکری برخوردارند، بلکه کارکردهای فرهنگی نیز دارند. دوم اینکه بحث ما راجع به جریانات و جناحهای سیاسی نیست. بحث جریانات و جناحهای سیاسی کشور، قطعاً یک بحث ضروری است اما در جای خود باید به آن پرداخته شود. موضوع بحث ما جریانات فکری و فرهنگی است.

سوم اینکه مراد از جریان، اعم از جریانهایی است که بالفعل گستره وسیعی دارند و یا گرایشهایی که اگر به آنها توجه نکنیم، ممکن است در آینده تبدیل به جریان شوند. چهارم اینکه عمدتاً می‌خواهیم نگاه تاریخ‌گونه و تحلیلی به جریانات فکری و فرهنگی دو دهه اخیر داشته باشیم. البته پیش از انقلاب، با جریانات و گرایشهای مختلف فکری و فرهنگی روبرو بودیم که اکنون چندان نامی از آنها برده نمی‌شود؛ مثلاً امروز جریان مارکسیستی در کشور ما مطرح نیست. البته گرایش نئومارکسیستی مطرح است، ولی هنوز به یک جریان تبدیل نشده است.

● آیا طبقه‌بندی خاصی هم در مورد این جریانات وجود دارد یا خودتان دسته‌بندی خاصی از این جریانات دارید؟

□ این جریانات را می‌توان به صورتهای مختلفی طبقه‌بندی کرد از جمله به این صورت:

۱- جریانات معارض، یا با اندیشه و تفکر و فلسفه حاکم بر نظام جمهوری اسلامی ایران در تعارض‌اند یا با فرهنگ

اسلامی؛ و بعضی با فرهنگ حاکم بر جمهوری اسلامی تنها تعارض دارند؛ چون جمهوری اسلامی ایران از دین ساحت اندیشه و فرهنگ برخوردار است

۲- بعضی از این جریانات، هر چند با اندیشه حاکم بر جمهوری اسلامی در تعارض‌اند، اما نسبت به دین تعهد دارند؛ یعنی با اسلامیت نظام و فرهنگ اسلامی تعارضی ندارند. این جریان، یک جریان اسلامی است. در مقابل آنها، جریانهایی هستند که نسبت به دین بی‌تعهدند. آنها یا دین ستیزند و یا دین‌گریز؛ یعنی نسبت به دین، بی‌«لاشروط‌اند» و یا «بشروط‌لا».

۳- بعضی از جریانات نسبت به پرسشهای جدید و نسبت به جهان و انسان معاصر و مدرن، دغدغه دارند یعنی به نگرش انسان جدید به عالم و آدم توجه می‌کنند همچنین توجه دارند که تحت تاثیر فلسفه‌های غرب مثل فلسفه فرانسیس بیکن در تجربه‌گرایی و فلسفه دکارت در عقل‌گرایی و فلسفه‌های معاصر غرب مانند پوزیتیویسم، اگزیستانسیالیسم و فلسفه تحلیل زبانی نگاه انسان به آدم و عالم عوض شده و اینک در دور معاصر، پرسشهای جدیدی مطرح شده است که ما در گذشته با آن روبرو نبودیم. برخی دیگر از جریانات معارض نیز اصلاً هیچ توجه و دغدغه‌ای نسبت به این موضوعات و مسائل ندارند.

۴- برخی از این جریانات از میراث گذشته هویت دینی و ملی ما بهره می‌گیرند و معتقدند در سیر تحول فکری ما شخصیهایی مثل ابن‌سینا، فارابی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، ملاصدرا، حاجی سبزواری، علامه طباطبایی و... بوده‌اند؛ یعنی با توجه به این میراث کهن، جریان

فکری - فرهنگی خود را مطرح می‌کنند. بعضی نیز به تمام میراث فکری و فرهنگی گذشته پشت پا زده‌اند و می‌خواهند نظام جدیدی بسازند.

شایان ذکر است که نسبت تقابل این جریانها با جمهوری اسلامی و بازادایم امام خمینی(ره) یکسان نیست؛ برخی تقابل حداکثری یا ساختار فکری امام دارند؛ مانند جریان روشنفکری تجددگرا و دسته دیگر در بخشی از مبانی فکری امام، چالش دارند؛ مانند مخالفت فرهنگستان علوم با حکمت صدرایی؛ لذا نمی‌توان به یکسان درباره تمامی این جریانها داوری کرد.

● آیا اگر در کنار شناسایی مصداق جریانهای معارض، به شاخصه‌های آنها در این تقسیمات هم توجه کنیم، بهتر نیست؟

□ مسلماً ما باید معیارها و شاخصه‌هایی را برای شناخت در نظر داشته باشیم و بدانیم؛ مثلاً: آیا این جریانها نسبت به دین تعهد دارند، یا نه؟ آیا نسبت به میراث کهن (میراث ملی یا دینی) تعهدی دارند، یا نه؟ آیا نسبت به پرسشهای جدید انسان معاصر دغدغه دارند، یا نه؟ آیا این جریانهای معارض، با اندیشه حاکم بر جمهوری اسلامی در تعارض اند یا با فرهنگ اسلامی حاکم بر آن؟ اگر ما این مشخصه‌ها را در مصداق جریانها شناسایی کنیم، نگاهمان به این جریانها، نگاهی جامعه‌شناختی و دقیق خواهد بود.

شناخت مصداق جریانهای معارض نیز بسیار مهم است. در دوره دفاع باید طرفها و جبهه‌های رقیب و مقابل را شناخت تا بتوان در مقابل آنها از خود دفاع کرد. بنده چندین جریان را شناسایی کرده‌ام که هر یک، گرایشهای مختلفی را پوشش می‌دهند: ۱. خرده‌فرهنگ‌ها ۲. شیطان پرستی ۳. تصوف‌گرایی ۴. کثرت‌گرایی ۵. فمینیسم ۶. بهائیت ۷. تجددگرایی افراطی ۸. سنت‌گرایی ۹. مکتب تفکیک ۱۰. هایدگری‌ها ۱۱. تجددستیزی ۱۲. فرهنگستان علوم ۱۳. روشنفکری تجددپذیر ۱۴. عقل‌گرایی اسلامی جریان اخیر یعنی عقل‌گرایی اسلامی نام بازادایم فکری حضرت امام(ره) است که شاخصه‌ها و مولفه‌های خاص خود را دارد. ما باید در چارچوب اندیشه و نظام دینی، نسبت به این جریانها دیدگاهی واضح و فعالانه داشته باشیم.

● تقسیم‌بندی مفصل و جالبی است اما خرده‌فرهنگها را چه‌طور در این تقسیم‌بندی می‌گنجانید؟ به عبارتی چه‌طور می‌توان برای این خرده‌فرهنگها جنبه فکری یا سیاسی قائل شد؟ به عنوان مثال گروه‌هایی نظیر رپ و امثال آن را در نظر دارم.

□ گروه‌هایی مثل رپ، متال یا هوی‌متال و راکه این گروهها جنبه فکری چندانی ندارند، اما پشتوانه فکری دارند و در آثاری که منتشر می‌کنند، پشتوانه فکری آنان هویدا است؛ و لذا بدون شک آنها هم جریان فکری و فرهنگی به حساب می‌آیند. البته هر کدام از این گروهها زیرمجموعه‌هایی دارند؛ مثلاً گروه رپ، زیرمجموعه‌ای به نام «گروه هامر» دارد، یا هوی‌متال‌ها زیرمجموعه‌هایی به نام «باکره فلزی»، «قاتل»، «گروه دختران» و «تیروانا» دارند. نیروانا اصطلاحی بودایی است که معتقدان انسان در اثر ریاضت به مرتبه روحی متعالی می‌رسد. این گروهها در کشورهای مثل آمریکا به یک فرهنگ اجتماعی تبدیل شده و وارد جامعه اسلامی ما هم

شده‌اند؛ مثلاً گروهی از هوی‌متال‌ها اصطلاحاًشان این است که می‌گویند: «we are sex prophet»: ما پیامبران سکسیم؛ و بی‌بندوباری جنسی را کاملاً علنی و آشکارا ترویج و پیشنهاد می‌کنند.

این گروههای فرهنگی در دهه ۱۹۸۰ میلادی، در اعتراض به نژادپرستی و با شعار صلح و آزادی علیه وضع موجود آمریکا قیام کردند؛ یعنی در واقع عمر چندانی ندارند. در اصل، چون سیاه‌پوستان آمریکا با وضع موجود آمریکا موافق نبودند، این جریانها را ایجاد کردند و برای مبارزه با نژادپرستی شعار صلح و آزادی را پیشنهاد دادند تا بتوانند حق خود را از دولت وقت بگیرند. شیوه مبارزه آنها راهپیمایی بود و بعضی از آوازه‌ها و آهنگ‌ها را نیز استفاده می‌کردند و اشعار خاصی را هم می‌سرودند. کم‌کم، دولت آمریکا به این جریانهای معترض جهت داد و منحرفشان کرد و آنها را در فاز مسائل اخلاقی انداخت؛ یعنی گروههای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به یک سری خرده‌فرهنگهای مبتذل تبدیل شدند که اکثرشان یا گرایشهای هم‌جنس‌بازی پیدا کرده‌اند و یا مسائل مبتذل اخلاقی را ترویج و تبلیغ می‌کنند. این گروهها علاوه بر ظاهری هم دارند. پیراهن و لباسهای مخصوصی هم دارند؛ سایت دارند و به‌طور جدی هم فعالیت می‌کنند. نمی‌گویم اینها در کشور ما جریان شایعی هستند؛ اما دست کم گرایشی هستند که جوانان مسلمان را ممکن است به خود جذب کنند.

● آیا وجه اشتراکی هم بین این خرده‌فرهنگها وجود دارد؟ □ البته، اولین وجه اشتراک همه این گروهها برخورداری از ایدئولوژی نیهیلیستی است. همه این گروهها پوچ‌گرا هستند؛ یعنی مثلاً می‌گویند: بحثهای هدف آفرینش و کمال انسان و قرب به خدا و... را کنار بگذارید. این عالم بی‌هدف و بی‌معناست و ارزش زیستن هم ندارد. آنها این پیام را حتی به صورت فیلم هم در آورده‌اند. در صحنه‌ای نشان می‌دهند که مثلاً بچه‌ای در صحرا و بیابانی برهوت به دنیا می‌آید، سپس بزرگ می‌شود، رشد می‌کند و به دنبال هدف و گمشده‌ای می‌گردد، تازمانی که محاسن و موهای سرش سفید می‌شود. ولی به هیچ چیزی نمی‌رسد. در آخر به دیواری می‌رسد که پشتش عدم و نیستی است؛ یعنی پوچ‌گرایی.

من کتابهای زیادی را از آنها دیده‌ام؛ ولی یکی از آنها با عنوان «نابخشوده» حاوی اشعار متالیکا است که با همین اشعار، خواننده‌هایشان موسیقی اجرا می‌کنند. بعضی از تصاویر خواننده‌هایشان را هم در آخر کتاب منتشر کرده‌اند. اشعارشان با مضامین پوچ‌گرایی، نیهیلیستی و امثال آن بسیار سازگارند و سراسر کتاب همین محتوا را دارد. در قسمتی از این کتاب چنین آمده است: «پربدن درون آتش، آن پایین در اعماق، منزل آتشین من است. ناقوس فراخوانی به صدا در می‌آید و تو و تمام ساکنین زمین را وسوسه می‌کند تا به گناهی که ما انجام می‌دهیم ببینید. کاری است که باید انجام شود.» تا بعد که می‌گوید: «بس بیا و به درون آتش بپر. یک تاریکی، یک ظلمت، دنیای آتشین، دنیای بی‌معنا، با جهنم در چشم‌انم و مرگ در رگهایم، پایان راه نزدیک است.» این کتابها با این پیامهایشان با تیراژهای بالایی هم منتشر

می‌شوند. ایدئولوژی پوچ‌گرایی، نیهیلیستی، بی‌معنایی، بی‌هدفی، در این آثار آشکارند.

اگر بیست‌ساله‌های سیستهای الحادی، مثل آلبر کامو، نیچه و کافکا و امثال آنها همه پوچ‌گرا شدند و سرنوشت‌های ناگواری هم پیدا کردند، صادق هدایت که متأثر از آلبر کامو و کافکا بود، پوچ‌گرا شد و در نهایت هم خودکشی کرد. به تعبیر آقای مطهری، صادق هدایت آدم فقیر و بیچاره‌ای نبود، ثروت داشت و از دنیا همه چیز هم داشت، اما می‌گفت: زندگی به زحمتش نمی‌ارزد. متأسفانه آثار ایشان هم در سراسر کشور مرتب توزیع می‌شود.

دومین وجه اشتراک این گروهها، انحرافات جنسی و اخلاقی است. همه آنان آلوده‌اند. عمدتاً هم، هم‌جنس‌بازند. افرادی که موسیقی‌های متال و راک را ترویج می‌کنند، در آلودگی‌های اخلاقی غوطه‌ورند.

سومین وجه اشتراک این جریان، دین‌ستیزی است. آنها دین‌گریز نیستند؛ یعنی نمی‌گویند ما کاری به دین نداریم؛ بلکه دین‌ستیزند؛ یعنی قدم‌به‌قدم با دین مبارزه می‌کنند؛ مثلاً در فیلمهایشان نمایان است وقتی موسیقی اجرا می‌کنند و اشعارشان را با آن احساسات و عواطف خاص خود می‌خوانند، انجیل را در دستشان می‌گیرند، برگه‌های انجیل را پاره و پرت می‌کنند.

پیامشان این است که ما ضد دین هستیم. این طایفه در بعضی از جوامع اسلامی هم این کار را با قرآن کردند. چون پوچ‌گرا هستند و دین را مهمترین مانع پوچ‌گرایی می‌دانند، پس باید با دین مبارزه کنند.

● آنچه را که درباره این جریان گفتید، بیشتر با اصل این جریان در آمریکا و کشورهای غربی تطبیق می‌کند. به‌رحال بسیاری از جوانان ایرانی بدون اینکه از آنها و تفکراتشان اطلاعات درستی داشته باشند، صرفاً از مظاهر آنها در قالب لباس و... استفاده می‌کنند. باین توضیح آیا باز هم می‌توان آنها را در ایران نیز یک جریان فکری و فرهنگی به حساب آورد؟

□ درست است در ایران جوانانی که از مظاهر و نمادهای آنها استفاده می‌کنند و یا خودشان را به شکل آنها در می‌آورند و حتی به ترانه‌هایشان گوش می‌دهند، چندان از پشت پرده این مسائل اطلاع ندارند، اما فراموش نکنید که دوسه سالی است در نتیجه تسامح و تساهلی که در کشور رایج شد، کتابهای این گروههای فکری هم‌اکنون با مجوز وزارت ارشاد منتشر می‌شود و در نمایشگاه بین‌المللی هم به فروش می‌رسد. شکی نیست با این فرایند، طولی نخواهد کشید که جوانان ما با بن‌مایه‌های فکری آنها نیز کاملاً آشنا شوند و آن موقع نمادهای آنان دیگر معنادار خواهند بود و کسانی هم که از این نمادها استفاده کنند، آنها را با علم به کار معنایشان و با لحاظ تناسب و گرایش فکری خود به کار خواهند برد؛ مثلاً لباسهای مارک‌دار مربوط به آنها را خواهند پوشید. از ترانه‌ها و کتب مربوط به آنها بهره خواهند برد و چهره خود را هم به تناسب این جریان مرتب خواهند کرد و شاید هم کم‌کم محافل خاص خود را ایجاد کنند. در واقع آن موقع فرد خواهد توانست این جریان و تولیدات آن را آگاهانه تعقیب کند.

● جریان شیطان‌پرستی چه جریانی است؟ آیا آنها هم خرده‌فرهنگ هستند؟

□ تاحدودی. جریان شیطان پرستی چندسالی است در ایران هم - هرچند بسیار ضعیف - آشکار گردیده است. این شیطان پرستیها، سایت های متنوعی هم دارند و تبلیغ می کنند. البته گاه انکار می کنند که واقعا شیطان را می پرستند، اما به هر حال در تبلیغ شیطان تلاش می کنند. کارکرد شیطان، ایجاد شر، گناه، معصیت و تخلف از اوامر و نواهی الهی است. آنها نیز کار شیطان را انجام می دهند.

کتابها و سایت های این جریان را هم با رنگ های تیره و تندی منتشر می کردند که در واقع تاثیر روان شناختی تاریکی، ظلمت و امثال آنها را نشان می دهد. متن هم کاملا بر همین معانی دلالت دارد. آنها هم از گروه های معاند و دین ستیزند و کاملا با دین در تعارض و چالش هستند.

حالا ببینید ما با چه دنیایی روبرو هستیم. من با شناسایی این خرده فرهنگها، به یاد آن جمله حضرت امام خمینی می افتم که می فرمود: «ای علمای اسلام! به داد اسلام برسید». بی تردید الان ما در معرض یک شبیخون فرهنگی هستیم. نه تهاجم فرهنگی؛ و باید بیدار شد و کارهای روزمره را به برنامه های بلندمدت تبدیل کرد. در این بین وظیفه شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی حوزه، مضاعف است.

● آقای خسروپناه، تصوف گرایی حداقل در قیاس با جریاناتی که ذکر کردید، تاحدزیادی وجهه نسبتا مثبتی به ویژه برای ما ایرانیان یا به عبارتی برای شرقیهای مسلمان دارد. برای این جریان چه جایگاهی در دوره فعلی قائل هستید؟ تصوف فعلی تا چه حد با آنچه به طور سنتی از تصوف در نظر داریم، تطابق دارد؟

□ تصوف گرایی، در دوره اخیر پس از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود که در کشور ما توسعه پیدا کرد. اصولا تاریخ جنگها نشان داده است که معمولا پس از چند سال جنگ در یک جامعه، مردم به معنویت و مسائل عرفانی گرایش پیدا می کنند. در این مواقع اگر عرفان اصیل اسلامی به جامعه اسلامی مبتلا به جنگ، به ویژه به جوانان و مردم علاقمند به معنویت تزریق نشود، بلافاصله صوفی گری ها و عرفانهای منحرف جایگزین عرفان اسلامی می شوند. این عرفانهای صوفی مسلک را به سه دسته و گرایش می توان تقسیم کرد:

گرایش اول تحت عنوان عرفان سرخ پوستی شناخته می شود. شخصیتی به نام «دون خوان» که یک سرخ پوست امریکایی بود، برای نخستین بار عرفان سرخ پوستی را در امریکا مطرح نمود و جمع زیادی را جذب کرد. سپس شخصیتها و نویسندگانی دیگری مثل پائولو کوئیلو، این تفکر را رواج دادند. از جمله کتابهای او در این باره کتابی است با عنوان «سفر به دشت ستارگان». ترجمه این کتاب قبل و بعد از انقلاب اسلامی مکرر منتشر شده است (چاپ اول این کتاب، دی ماه ۱۳۷۶؛ چاپ دوم، اردیبهشت ۱۳۷۷؛ چاپ سوم، شهریور ۱۳۷۷؛ چاپ چهارم، آبان ۱۳۸۰ و چاپ پنجم، بهمن ۱۳۸۲ به بازار آمد). کتاب دیگری هم با عنوان «سرخ پوستان بزرگ می گویند» در سال ۱۳۸۳ در نمایشگاه بین المللی کتاب عرضه گردید.

پیام این عرفان سرخ پوستی، پیوند عرفان با زندگی

است. این مدل عرفان، مباحثی از قبیل وحدت وجود، انسان کامل، حضرات خمس، اعیان ثابت و تعین اول و ثانی و یا دیگر بحثهای عرفان اسلامی را مطرح نمی کند، بلکه آنها عرفان و معنویت را با زندگی پیوند زده اند و به شدت از روان شناسی موجود هم استفاده می کنند. شعارشان این است که ما ثروت نمی خواهیم؛ ما عشق و صلح می خواهیم؛ یعنی آنها یک مقوله جذاب و جوان پسند را مطرح می کنند که هر انسانی طالب آن (صلح، عشق، محبت و امثال آن) است. نکته جالبی که عرفان های سرخ پوستی دارند، دین ستیزی است؛ یعنی می گویند: ما سعادت شما را تامین می کنیم، بدون اینکه حاجتی به دین و شریعت الهی داشته باشیم. آنها می گویند: اگر معنویت، صلح و آرامش می خواهید، عرفان سرخ پوستی را فراگیرید. شاید بعضی ها یادشان باشد، در برخی تبلیغات انتخاباتی، کاندیداهای کشور ما شعار «آزادی، استقلال، معنویت!» می دادند؛ یعنی نمی گفتند: دین داری. این معنویت، معنای خاصی دارد؛ یعنی معنویت به جای دین داری. دین داری، معنویت می دهد، ولی چیزهای دیگری هم هستند که ممکن است معنویت ایجاد کنند؛ پس به نظر آنها معنویت می تواند جایگزین دین باشد. پائولو کوئیلو کتابی به نام «اعترافات یک سالک» دارد که همین پیام را منتقل می کند و این کتاب هم در ایران ترجمه و منتشر شده است.

دومین شاخه و گرایش، عرفان های شرقی هستند. عرفان هایی که معمولا در هند و در بعضی از کشورهای جنوب شرق آسیا رواج دارند، مثل بودیسم، هندوئیسم و تائوئیسم، عرفان های شرقی اند. این عرفان ها هم به یک دین زمینی تبدیل شده اند. مثلا امروزه بودیسم، یک دین است؛ اما نه یک دین آسمانی و الهی، بلکه دین زمینی و بشری؛ یعنی کاملا می خواهد کارکرد دین را داشته باشد. تائوئیسم و هندوئیسم هم همین طورند. آنها بحثهای عرفانی، سیر و سلوک و دستورالعمل دارند؛ به طور نمونه در همین کتاب اپانیسداها مطالبی هست که حتی با بعضی مضامین روایی ما که مثلا می فرماید: «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» یا «أنفع المعارف معرفة النفس» سازگاری دارد؛ یعنی این کتاب هم به شناخت نفس و شناخت انسان اهمیت می دهد؛ چون یکی از مهمترین دغدغه های انسانی این است که «من کیستم؟» و «انسان کیست؟» این عرفان های شرقی، به زعم خودشان به این سوال پاسخ داده اند و جالب اینجا است که در دوسه سال اخیر مکرر کتابهای آنها هم منتشر می شوند و هم اکنون وارد بازار شده اند. کتابهای اشو، مانند مراقبه و هنر بیش از سایر عرفان های شرقی در کشور ما مطرح اند. به هر حال، در زمینه بودیسم، تائوئیسم، هندوئیسم و... کتابهای فراوانی در بازار هست که ممکن است برخی افراد نسل جوان که علاقمند به عرفان و معنویت اند، گرفتار آنها شوند.

● ظاهرا عرفان شرقی طیف گسترده تر و وسیعتری را شامل می شود و سرزمینهای زیادی از ممالک شرق آسیا تحت نفوذ و تبلیغ آنها هستند. چه وجه اشتراکی میان شاخه های مختلف عرفان شرقی وجود دارد؟ آیا این جریانات هم دین ستیز هستند؟

□ وجه اشتراک عرفان های شرقی، عقل ستیزی است. این جریانات با دین سر ستیز ندارند؛ چون به هر حال، مکاتب خود را به دین تبدیل کرده اند. آنها می گویند: ما با مسائل عرفانی به کشف و شهودهایی می رسیم که حتی با بدیهیات عقلی هم تعارض دارند؛ مثلا به این نتیجه می رسیم که اجتماع نقیضین محال نیست. آقای والتر استیس در کتاب عرفان و فلسفه، یکی از وجوه اشتراک عرفان را همین می داند و می گوید: عرفان، باورهایی عقل ستیزانه دارد. عرفان اسلامی ما چنین نیست؛ مثلا این ترکه در که تمهید می گوید: یکی از معیارهای تشخیص شهود الهی از شهود شیطانی، این است که شهود را با عقل بسنجید؛ اگر مخالف عقل بود، معلوم می شود که شهود شیطانی است ولی عرفان های شرقی، عقل ستیزند و اجتماع نقیضین را هم ممکن می دانند.

شاخه سوم، عرفان های بومی هستند. این عرفان ها که به فرق صوفیه معروفند، از قدیم ایام در کشور ما و در جوامع اسلامی رواج داشته و پس از جنگ هم توسعه پیدا کرده اند. مثلا می توان به فرقه های ذهبیه، خاکسار، گنابادی و شاهنعمه الهی، اشاره کرد که دارای تشکیلات و ختاقه هستند و در منازل و معابدشان، برنامه های فرهنگی دارند. آنها عمدتا دین ستیز نیستند، اما یا فقه ستیزند یا مرجع ستیز؛ یعنی یا می گویند: کاری به فقه نداشته باشید، یا می گویند: احکام فقهی را قبول داریم (حتی وضو می گیرند، نماز می خوانند، احکام و مناسک عبادی را انجام می دهند) ولی مرجعیت را قبول ندارند. آنها معتقد به مرجع نیستند و نمی پذیرند که در مسائل فقهی و شرعی باید از یک مرجع، تقلید کرد. اگر هم اندکی از آنها، مساله تقلید از مرجعیت را می پذیرند، در نهایت گرفتار بدعت اند. آنها بنیانشان بر این است که آثارشان را چاپ نکنند. قبلا جزوه هایی را منتشر می کردند ولی کتابهای اصلی شان عمدتا منتشر نمی شود. البته گروههایی هستند که آثارشان را منتشر می کنند؛ مثلا کتابهایی تحت عنوان: معرفت روح، طب روح، راه کمال، مبانی معنویت فطری و معنویت یک علم منتشر شده. آنها فرقه ای به نام مکتب ساخته اند و آن را از فرقه اهل حق منشعب کرده اند. مطالب آنها بعضا جذاب و خواندنی است؛ ولی چیزی که در این کتابها دیده نمی شود، احکام فقهی است. آنها می پندارند انسان با همین معنویت و سلامت روح و نفس می تواند به کمال برسد.

● مهمترین بدعتها و انحرافات فرقه های صوفیه که با لحاظ مسائل سیاسی و اجتماعی عصر حاضر بتوان آنها را مهم برشمرد، به نظر شما کدامند؟

□ موارد انحراف فراوانی را می توان برای این فرقه ها برشمرد، اما از آن لحاظ که مدنظر شما است، باید گفت: اول صوفیان نسبت به دین اسلام دیدگاه گزینشی دارند؛ حال آنکه به ویژه در نظام جمهوری اسلامی این مساله به هیچ وجه نمی تواند قابل قبول باشد. به هر حال، یک مشکل اساسی صوفیان در طول تاریخ، پذیرش گزینشی اسلام در مقابل اسلام جامع نگر بوده است. به قول دکتر قاسم غنی، گاه مشایخ صوفیه به مقتضای زمان، شرع را از شروط تصوف می شمردند و گاه نیز قیودی می گذاشته اند و حتی برخی صوفیان معتقدند که شریعت صرفا راه را

نشان می‌دهد و اگر انسان به مقصد رسید، دیگر حاجتی به شریعت نخواهد داشت. شیخ لاهیجی می‌گوید: «چون بنده را دل پاکیزه گردد و به نهایت دوستی و محبت پروردگار رسد و ایمان به غیب در دل او استوار باشد، در چنین حال، تکلیف از وی برداشته شود و هر چند گناهان بزرگ مرتکب گردد، خداوند او را به دوزخ نبرد.» در حالی که بنابه نص قرآن و سنت، انسانها باید تا هنگام مرگ، احکام الهی را همراهی کنند. به همین دلیل، امام علی(ع) در محراب عبادت، مضروب گردید و امام حسین(ع) ظهر عاشورا، نماز به جای آورد و هیچ‌یک از پیشوایان اسلام در اجرای احکام الهی سستی نوزیدند. انحراف اسلام گزینشگر در فرقه ذهبیه هم مشاهده می‌شود؛ به عنوان مثال، آنها نسبت به احکام سیاسی و اجتماعی بی‌مهری نشان می‌دهند و به همین دلیل، انقلاب اسلامی و حرکت فقه‌الاجتماع امام خمینی(ره) را همراهی نکردند. همچنین برخی از آنها در نماز و پرداخت وجوهات و تقلید از مجتهد جامع‌الشرایط کوتاهی می‌ورزند.

مطلب دیگر این که، از زمان ملاسلطان گنابادی، بنا بر این نهاده شد که اتباع فرقه، ده یک از درآمد خویش را به عنوان عشریه به رئیس فرقه بپردازند و به صراحت تمام آن را جایگزین زکات و خمس قلمداد می‌کنند. در حالی که قرآن در زمینه خمس می‌فرماید: «فان لله خمس و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» و به فتوای تمام فقهای شرعیه، عشریه جایگزین خمس نیست؛ علاوه بر اینکه، باید خمس به اذن مجتهد جامع‌الشرایط، مصرف شود و اقطاب و روسای فرقه‌های صوفیه، مجوز شرعی برای مصرف اموال شرعیه را ندارند. این رویکرد، طبق آیه ۱۵۱ - ۱۵۰ سوره نساء، آشکارا، گرفتار کفر است.

مطلب دیگری که در ارتباط با نقش این فرقه‌ها در دوره معاصر نباید از آن غفلت کرد، بهره‌برداری استعمار از تصوف است. به عنوان مثال، انگلیس برای اجرای طرحهای استعماری خود، شخصی را به نام صوفی اسلام از افغانستان به عنوان امام زمان علم کرد و با لباس زهد و صورتی آراسته او را سوار بر هودجی نمود و سید و شصت نفر فدایی اطراف هودج را احاطه کرده و پنجاه نفر شمشیرزن و مرید نیز همراه او بودند. وی به طرف خراسان حرکت کرد، خونها ریخته شد و خرابی‌ها به بار آمد و سرانجام ارتش ایران با کشتن صوفی اسلام و تمام فدائیانش و تارومار کردن سربازانش، آتش فتنه را خاموش کرد. استعمارگران از اوایل قرن نوزدهم به این نتیجه رسیدند که با ایجاد فرقه‌های ظاهرا مذهبی در جوامع اسلامی، بهتر می‌توانند به اهداف سیاسی و استعماری خود دست یابند؛ به همین دلیل، آنان پشتیبان صوفیه و فرقه‌های آن بودند؛ چنانکه پاره‌ای از اقطاب درویش حتی به جرگه فراماسونری پیوستند.

از دیگر پیامدهای تصوف هماهنگی صوفیه با جریانهای طاغوتی است که تاریخ بر آن گواهی می‌دهد. برای نمونه، سعادت علی‌شاه، رئیس فرقه نعمه‌اللهیه، جزء بدمای ظل‌السلطان بود و می‌گفت: «اما یک نفر زارع دهاتی درویشیم و نمی‌دانیم مشروطیت یا استبداد چه

معنی دارد و این چنین کاری نداریم و مطیع امر دولت می‌باشیم خواه مشروطه باشد و خواه مستبد.»

شیخ عبدالله مازندرانی معروف به حائری، حقوق‌بگیر انگلیس، ارادتمند ملاسلطان گنابادی و نیز عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار رضاخان، و از ارادتمندان سلطان علی‌شاه تا صالح علی‌شاه بوده است. سلطان حسین تابنده گنابادی معتقد بوده است که روحانیون در امور دنیوی که مربوط به امر دینت نیست؛ موظفند به اطاعت سلاطین و مقررات مملکتی، و نباید مخالفت کنند. دکتر گنجویان، مدعی قطبیت ذهبیه اغتشاشیه نیز معروف همگان است که فرارش بعد از انقلاب به انگلیس به خوبی بر هماهنگی او با دربار محمدرضا شاه دلالت می‌کند.

مشکل دیگر بسیاری از فرقه‌های صوفیه، مساله تساهل و تسامح و اباحی‌گری است. سماع و آواز و غنا و آسیبهای اخلاقی و انحرافات جنسی و فاصله گرفتن از شریعت نیز زاییده این انحراف بنیادین است و اصولا برخی از گروندگان به تصوف نیز به همین جهت خود را آلوده می‌سازند. نیروهای امنیتی کشور در سالهای پس از انقلاب اسلامی، فرقه‌های صوفیه پاره‌ای از شهرستانها را که مبتلا به انحرافات اخلاقی بودند، افشا نمودند.

انحرافات فراوان دیگری در فرق صوفیه از جمله سماع، رقص، شطحیات، پشمینه پوشی، کشف و شهودهای شیطانی و... وجود دارد که تبیین آنها مجال دیگری را می‌طلبد. ولی به هر حال وظیفه شرعی همگان از باب نهی از منکر، مقابله با این گونه بدعتها است.

● به نظر می‌رسد یکی از جریاناتی که با توجه به موضوع بحث ما بسیار قابل توجه باشد، جریان کثرت‌گرایی است؛ به ویژه آنکه هم‌اکنون یکی از بحث‌انگیزترین مباحث فکری در حوزه مباحث دینی به شمار می‌رود. جایگاه واقعی این جریان را در مباحث فکری و اجتماعی - سیاسی ما چگونه تبیین می‌کنید؟

□ جریان کثرت‌گرایی در دو دهه اخیر در کشور ما راه افتاد و لازم است مورد توجه بیشتری قرار گیرد؛ خود کثرت‌گرایی دینی یکی از مباحث کلام جدید است؛ ولی در کشور ما به یک جریان تبدیل شده است. کثرت‌گرایی دینی یا پلورالیسم دینی مدعی است تمام ادیان موجود، اعم از الهی و بشری، آسمانی و زمینی، تحریف شده و تحریف نشده، همه و همه، حق هستند و از حقانیت برابری هم برخوردارند و همه متدینانشان هم اهل سعادت و بهشتی‌اند. این معنای پلورالیسم دینی است. این نظریه را آقای جان هیک مطرح کرد و بعد هم در کشور ما تحت عنوان صراطهای مستقیم و امثال آنها مطرح شد. کتابها و مقالات فراوانی هم در نقدشان نوشته‌اند. اما الان جریانی ایجاد شده است که مرتبا ادیان مختلف را به جامعه معرفی می‌کند. این جریان با سه رویکرد و سه روش، برنامه‌ها و اهداف خودش را دنبال می‌کند:

اولین رویکردی که آنها در پیش گرفته‌اند، ترجمه و نشر آثار ادیان مختلف است. مثلا کتابهایی را که مرکز گفت‌وگوی تمدنها در کشور ما چاپ می‌کند. عمدتا در زمینه مسیح، یهود، بودا و... و بعضی از فرقه‌های اسلامی مثل فرقه اسماعیلیه است، ولی با اعتبار مالی کلان نشان حتی یک کتاب در باب عقاید شیعه اثنی‌عشری منتشر

نظریه قرائتهای مختلف از دین بر این باور است که متون دینی (قرآن و سنت)، صامت‌اند و هیچ دلالتی ندارند و ما به عنوان مفسر، با پیش دانسته‌ها و پیش فرضهای خودمان هر گونه که دلمان خواست، قرآن را معنا می‌کنیم. این گروه، درباره کل قرآن این نظر را دارند. از آنها باید پرسید اگر شما یک کتاب بنویسید، آیا به خواننده‌هایتان اجازه می‌دهید هر طور دلشان خواست آن را معنا کنند؟ شما وقتی اجازه نمی‌دهید کتاب خودتان تحریف شود، چطور اجازه می‌دهید معانی و تفاسیر قرآن، تحریف شوند؟

جریان سنت‌گرایی آقای دکتر نصر و هائری کرین، جریانی است که چندان به بُعد اجتماعی اسلام اهمیت نمی‌دهد و عمدتا دغدغه‌اش بر بُعد معنویت اسلام است. البته تشیع را هم مطرح می‌کند



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

نکرده‌اند. آنها آثار ادیان مختلف را به شکلهای مختلف چاپ کرده‌اند؛ مثلاً در زمینه زرتشت در دو سه سال اخیر شاید بیش از چهل کتاب منتشر شده است که بعضی از آنها عبارتند از: میترا، بینش زرتشت. گزیده کتاب مقدس آپانیشاد، و سیری در تلمود. تلمود یکی از کتابهای مقدس یهودی‌ها است که غیر از تورات است. آپانیشادها نیز کتاب نسبتاً قطوری است که گزیده‌هایی از این کتاب را با قلمی روان انتخاب کرده‌اند. آیین کاتولیک و دین مهر هم کتابهایی هستند که چاپ شده‌اند. اینکتایها غیر از آنهاست که در زمینه عرفان‌های شرقی مانند بودا، هندو و امثال آن منتشر شده‌اند. وقتی این کتابها رواج پیدا کند، مخصوصاً در جامعه‌ای که مباحث به صورت استدلالی و منطقی دنبال نشود، کم‌کم این سوال برای مخاطب پیش می‌آید که مگر می‌شود خدا همه اینگروهها را در جهنم بیندازد؟ این استبعاد کم‌کم جانشین استدلال می‌شود.

البته این سوال از هم‌اکنون پاسخ دارد. می‌توان گفت: مگر خدا وعده داده است که همه را به بهشت ببرد؟ آنقدر در جهنم می‌اندازد که جهنم پر شود. آیا با یک استبعاد می‌شود مساله حقانیت و نجات را حل کرد؟ اگر اینگونه است، پس پیغمبر اسلام (ص) برای چه مبعوث شد؟ مگر مشرکان حجاز خالصانه بت پرستی نمی‌کردند؟ مگر آنها دور کعبه بت‌هایشان با بدن برهنه به طواف نمی‌پرداختند؟ آنها آنقدر خالصانه خدا و بت‌هایشان را عبادت می‌کردند که گاه بچه‌هایشان را در مقابل این بت‌ها ذبح می‌کردند. ایمانی از این راسخ‌تر؟ پیغمبر با همین ایمانها و تجربه‌های دینی منحرف مقابله کرد، وگرنه آنان هم دین داشتند. ولی دین انحرافی. مگر نفرمود: «لکم دینکم و لی دین»؟ باید با بحث منطقی ثابت کرد کدام دین، حق و کدام دین، باطل است. الان در دنیا ادیان خانوادگی هم وجود دارند. یک خانواده با هم می‌نشینند و دین درست می‌کنند. البته در اروپا ناچارند چنین کنند؛ چون طرفداران مدرنیسم قبل از جنگ جهانی اول و دوم مدعی بودند با مدرنیسم می‌توانند جامعه را پیشرفت دهند. ولی عکس آن اتفاق افتاد و جنگ و کشتار شد. نوعی مدرنیسم‌زدگی در غرب رایج گردید و بنابراین مردم علاقمند شدند سراغ معنویت بروند. آنان به مسیحیت هم معتقد نبودند و با ادیان دیگر هم آشنایی نداشتند؛ بنابراین دین جعل کردند؛ چون کمبود معنویت را احساس نمودند. آنها می‌گویند: باید از این طریق این خلأ را تامین کرد.

رویکرد دوم این جریان، نقد تفکر اسلامی و شیعی است. بالاینکه کثرت‌گرایان معتقدند همه ادیان از حقانیت برابر برخوردارند. جالب اینجا است که تفکر اسلامی و شیعی را نقد می‌کنند. الان کتابهای کسروی و علی دشتی، گرچه به صورت کپی از سایت‌ها، برداشت و در دست جوانها توزیع می‌شود، اما همه در نقد اسلام و تفکر شیعه است. کتاب شیعه‌گری و امام زمان که شخصی با اسم مستعار دکتر روشنگر در امریکا منتشر کرد و بعد در ایران توزیع شد و نیز کتابهای شخصی به نام شجاع‌الدین شفا که از منحرفان روزگار ما است. همین وضعیت را دارند. البته کتاب جدیدی هم از او به نام افسانه

خدایان یا مجوز ارشاد منتشر شده و کتاب دیگری نیز به نام تولدی دیگر در خارج از کشور چاپ شده است.

دانشجویان یکی از دانشگاههای تهران پیش بنده آمدند و گفتند: کتاب تولدی دیگر آقای شفا را از اینترنت. در مدت چند هفته کپی گرفته و در اختیار دانشجویها قرار داده‌اند و صد نفر از آنان نسبت به اسلام و شیخ دچار شبهه شده‌اند. ما جلسه پرسش و پاسخی تشکیل دادیم تا از آن تردید بیرون آمدند. این کتابها دیگر ترویج ادیان دیگر نیست؛ مقابله با تفکر اسلامی و شیعی است.

رویکرد سوم در فعالیتهای این گروه، ترویج عقاید اهل سنت است. این رویکرد هم بسیار محل تامل است. البته ما اعتقاد به وحدت شیعه و سنی و برادری بین آنان داریم. بحث علمی هم مساله جدایی است و هر ساله هم در مناطق سنی‌نشین جلساتی برگزار می‌شود و علمای شیعه و سنی دوستانه بحث علمی می‌کنند. اما این چه سیاستی است که در یک کشور اسلامی که مذهب رسمی‌اش تشیع است، مرتب امکانات در اختیار عده‌ای فرار می‌دهند تا بتوانند به ترویج عقاید و افکارشان پردازند؟! مثلاً نویسنده کتاب سیمای خلیفه دوم عمر بن خطاب، همه اشکالاتی را که شیعه بر آنان دارند (به عنوان مثال حدیث قلم و دوات که در منابع روایی اهل سنت - نظیر صحیح بخاری و صحیح مسلم - نیز آمده است) توجیه می‌کنند تا خودشان را از این اشکالات بجات دهند آنها این روایتها را بدون تحقیق رجالی ضعیف می‌شمارند. درباره عثمان هم کتاب نوشته‌اند و این کتاب در نمایشگاههای بین‌المللی به فروش می‌رسد. آثار وهابی‌ها هم که جای خود را دارد. سایتها، کتابها و مقالات متعدد در نقد تفکر شیعه، درباره امام زمان، مهدویت و... وجود دارد. من دو سه سال پیش کتابی در مکه دیدم، تحت عنوان لا مهدی ینتظر. محتوای کتاب این بود که اصلاً مهدی‌ای وجود ندارد که انتظارش را بکشید. این جریان کثرت‌گرایی دینی است؛ یعنی می‌خواهند با کتب و آثاری که منتشر می‌کنند، کم‌کم غیرت و باور دینی جوانان ما را تضعیف کنند. البته وظیفه اصلی ما تبیین منطقی و عالمانه اسلام و تشیع با ادبیات گوناگون، به مخاطبان است؛ یعنی اگر ما اسلام شیعی را به خوبی معرفی و تبیین نکنیم و به پرسشهای مخاطبان خود پاسخ ندهیم، این آثار قطعاً تأثیرات منفی بر مخاطب می‌گذارد و مقابله با آن مشکل می‌شود. البته نمی‌گویم همه نویسندگان این گونه کتابها مغرض‌اند؛ عده‌ای از آنها دوستان مؤمن و معتقد به اسلام‌اند. اما دیگران از آنها بهره می‌گیرند.

• آیا تاکنون تلاشی از سوی حوزه در قالب فعالیتهای نرم‌افزاری از قبیل ایجاد سایت و... در راستای مقابله با این وضعیت صورت گرفته است؟

□ بله، الحمدلله در پانزده سال اخیر فعالیتهای نرم‌افزاری در حوزه علمیه رشد بسیار خوبی داشته‌است؛ اما متأسفانه CDهایی که مراکز حوزوی منتشر می‌کنند، بسیار گران‌اند و مراکز تحقیقات کامپیوتری مربوط باید به این مساله توجه کنند. الان CDهای مبتذل با قیمت‌هایی بسیار نازل به دست جوانها می‌رسد؛ اما قیمت CDهای

مذهبی و دینی بسیار بالاست؛ ولی خوب کار شده است. انصافاً فعالیتهای خوبی در جهت نرم‌افزاری و برنامه‌نویسی انجام شده است. سایت‌های متعددی هم هست؛ مثل سایت حوزه و سایت اندیشه قم که سایت مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه است.

• جریان فمینیستی از کی و کجا در جوامع اسلامی و کشور ما شیوع پیدا کرد؟ آیا اصلاً اصطلاح فمینیسم اسلامی از نظر علمی قابل قبول است؟

□ جریان فمینیستی، همان زن‌گرایی است. این جریان در غرب شکل گرفته و سه موج اصلی داشته است:

موج اول، توسط یک خانم و نویسنده انگلیسی، به نام مری استیل، در نیمه دوم قرن هفدهم و نیمه اول قرن هیجدهم به وجود آمد. ایشان به زنان توصیه می‌کرد و اندرز می‌داد که از ازدواج بپرهیزند و از زندگی منهای مردان لذت ببرند. موج اول عمدتاً نقد زندگی مردسالارانه بود؛ لذا در ابتدا این جنبش سیاسی بود و در زمینه وضعیت زنان ماثله، وضع حقوق آنان و کلا فعالیتهای اجتماعی زنان فعالیت می‌کرد.

موج دوم فمینیسم در نیمه دوم ۱۹۶۰ اتفاق افتاد (حدود نیم قرن پیش). این موج، افراطی بود. آنها علوم و ایدئولوژیها را نیز مردسالارانه می‌دانستند و می‌گفتند ما باید تلاش کنیم معرفت‌شناسی، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی فمینیستی داشته باشیم و زنها باید با فکر زنانه خودشان از نو علم، فلسفه، منطق و... بنویسند. این تفکر تقریباً تا چند سال پیش هم در غرب رواج داشت؛ یعنی اصلاً مخالفت و مبارزه آنان با ایدئولوژی مردسالارانه بود. آنها اعتقاد داشتند که دانش موجود از دید مردان به جهان نوشته شده است و لذا اگر دید زنانه به جهان پیدا شود و زنان نیز به تحقیقهای طبیعت‌شناختی و انسان‌شناختی اقدام کنند، مطمئناً علوم نیز تغییر می‌یابند؛ بنابراین، فمینیست‌های موج دوم، نسبی‌گرا بودند.

موج سوم، که در چند سال اخیر اتفاق افتاده، تعدیل یافته نگرش فمینیستی موج دوم است. موج سوم بر این باور است که نباید سخت گرفت و زندگی را با نگرش افراطی تخریب کرد؛ چراکه زنها به مردها نیازمندند و مردها هم به زنها. این گروه معتقدند که علوم مرد و زن نمی‌شناسد و ضمناً اینها از زندگی خصوصی خانوادگی و فرزندمحوری و حقوق زنان دفاع می‌کنند.

امروز این جریان فمینیستی در کشور ما و دیگر جوامع اسلامی هم رواج پیدا کرده و گاه تحت عنوان فمینیسم اسلامی نیز از آن یاد می‌کنند. آنها گاهی به روشها، رفتارها و برخی حقوق زنان و تفاوت‌های موجود در احکام فقهی میان زن و مرد، اعتراض می‌کنند و به این احکام اشکال می‌گیرند؛ ولی به این اکتفا نمی‌کنند که بگویند مثلاً اگر ارث زن و مرد برابر شود، دیگر مشکل ما حل است. باینکه ادعا می‌کنند فمینیست اسلامی هستیم، مصداق «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» هستند؛ یعنی حتی پا را فراتر می‌گذارند. اگر دیدند دنیای امروز لیبرالیسم را قبول دارد، می‌گویند؛ فمینیست‌ها هم باید لیبرالیسم را قبول کنند و حتی اگر لیبرالیسم با اسلام تعارض داشته باشد، باید اسلام را کنار گذاشت. آنها به قدری اسلام را

قیچی می‌کنند که فقط نوعی معنویت از آن باقی بماند، که آن معنویت را بودایی‌ها هم دارند. یعنی فمینیست‌های جامعه ما فقط به چند مساله حقوقی اکتفا نکرده‌اند بلکه در مسائل سیاسی - اجتماعی دیگر نیز وارد شده‌اند. بعضی از فمینیست‌های اسلامی در خارج و بعضی در داخل کشور فعالیت می‌کنند و نشریه‌هایی منتشر می‌سازند.

• در ابتدای گفت‌وگو جریان بهائیت را هم نام بردید. آیا این جریان در حال حاضر هم حضور مستقیم و موثری در اجتماع دارد؟ اصلاً وضعیت فعلی بهائیان به چه صورتی است؟

□ بله، جریان دیگری که در کشور ما هر چند به شکل بسیار محدود فعالیت می‌کند، جریان بهائیت است. آنها در کل جهان اسلام جان تازه‌ای پیدا کرده‌اند. عناصر اصلی اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور در رژیم طاغوت، به عنوان مثال افرادی نظیر: هویدا، نخست‌وزیر، و حبیب ثابت، تئوریسین ساواک، بهائی بودند. سه چهار سال پیش از انقلاب، با طراحی و برنامه‌ریزی حمید ثابت، بهائیها توانستند همه تشکلهای مسلح و مخالف رژیم را در اختیار بگیرند. حبیب ثابت در آستانه پیروزی انقلاب به امریکا فرار کرد و سازمان سیا به او ماموریت داد به مصر برود و همین نقشه را در مصر هم اجرا کند. به همین خاطر در ده سال اخیر هیچ خبری از فعالیتهای مسلحانه در مصر نیست. وی با ورود و سیطره امریکا بر عراق، وارد کشور عراق شد و فعالیت اطلاعاتی خود را علیه مسلمانان آغاز کرد.

شاید شنیده باشید وقتی دیوید کلی از طرف انگلستان مامور شد تا در مورد وجود سلاحهای هسته‌ای در عراق تحقیق کند، توسط یک بهائی عراقی، بهائی شد و تحت تأثیر این گرایش، پاره‌ای گزارشهای دروغ سرهم کرد و بر همین مبنا انگلستان با امریکا در حمله به عراق متحد شد. بعداً مجلس انگلستان و نخست‌وزیر و دولت وقت معترض شدند و پرونده‌ها پیچیده شد و ادامه پیدا کرد تا دیوید کلی را ترور کردند. اسنادی وجود دارد مبنی بر اینکه مهمترین عامل نفوذ امریکا و انگلستان در عراق، بهائیها و یهودیها بودند.

اسناد زیادی وجود دارند که نشان می‌دهند بهائیها در اسرائیل، انگلیس و امریکا نفوذ دارند. اصلاً استعمار، پشتیبان این جریان بوده است. بهائیان حتی در تحقق دولت یهود در فلسطین در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ نقش موثری داشته‌اند. الان هم مهمترین مرکز بهائیها - که به بیت‌العدل معروف است - در اسرائیل فعالیت می‌کند و یکی از مختصات آن، ترور سیاسی است. آنها سعی می‌کنند شخصیهایی را که در کشور صاحب نفوذ می‌شوند و یا ویژگی مثبتی دارند، ترور سیاسی و شخصیتی کنند و صهیونیست‌ها هم به شدت پشتیبانان هستند. حتی یهودیهای بهائی نیز در دنیا مطرح‌اند. خطر فرهنگی که اخیراً کشور ما بدان مبتلا شده، این است که بهائیها در فعالیتهای رسانه‌ای به ویژه فیلم‌سازی یا ازدواج دختران بهایی با پسران شیعه مسیر جدیدی را پیدا کرده‌اند.

• ظاهراً یکی از جریانهای نسبتاً ریشه‌دار و قوی در تاریخ معاصر ما، جریان تجددگرایی افراطی است که در

برهه‌های حساسی از تاریخ معاصر ایران، از جمله در مشروطه و انقلاب اسلامی حضورشان پررنگ شد، در این خصوص چه نظری دارید؟

□ جریان تجددگرایی افراطی از زمان میرزا ملکم‌خان و آخوندزاده مطرح بوده است. از زمان امیرکبیر عده‌ای برای تحصیل به فرانسه فرستاده شدند. آنها گرایشهای کمونیستی یا گرایشهای دیگری پیدا کردند و به ایران بازگشتند و از همان زمان تجددگرایی مطرح شد. آنها گمان می‌کردند مساله عقب‌ماندگی ایران با تجددگرایی و مدرنیسم حل می‌شود؛ لذا می‌گفتند باید از موی سر تا ناخن پا غربی باشیم تا مشکلات ما حل شود. تجددگرایی به شکلهای مختلف مطرح شد و یک عده، تجددگرایی اسلامی شدند؛ یعنی به‌نوعی تفکر التقاطی روی آوردند؛ همان چیزی که مرحوم مطهری به‌شدت با آن درگیر شد و در نامه دردناکی به امام (ره) نوشت: ما الان با یک عده روشنفکر روبرو هستیم که آیات را تفسیربهرای می‌کنند؛ تفسیر سوسیالیستی و مارکسیستی و اگرستانسالیستی از قرآن ارائه می‌دهند که همان تفکر التقاط است. این ماجرا به دهه‌های چهل و پنجاه برمی‌گردد؛ اما در دو دهه اخیر تجددگرایی افراطی به شکل دیگری ظهور پیدا کرده است. آنها این بار ابتدا نظریه قرائتهای مختلف از دین را مطرح کردند.

نظریه قرائتهای مختلف از دین بر این باور است که متون دینی (قرآن و سنت)، صامت‌اند و هیچ دلالتی ندارند و ما به‌عنوان مفسر، با پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرضهای خودمان هرگونه که دلمان خواست، قرآن را معنا می‌کنیم. این گروه درباره کل قرآن این نظر را دارند. از آنها باید پرسید اگر شما یک کتاب بنویسید، آیا به خواننده‌هایتان اجازه می‌دهید هر طور دلشان خواست آن را معنا کنند؟ شما وقتی اجازه نمی‌دهید کتاب خودتان تحریف شود، چطور اجازه می‌دهید معانی و تفاسیر قرآن، تحریف شوند؟ این افراد وقتی با نصوص و معانی قطعی قرآن مواجه شدند و دیدند آیاتی در قرآن هست که نمی‌شود تفسیر دیگری برایش یافت (مانند: معنای وجوب نماز از آیه شریفه «اقم الصلاه لدلوك الشمس الی غسق اللیل» و یا آیه‌ای که به‌صراحت تثلیث را نفی کرده و توحید را پذیرفته است) ناچار شدند مساله گوهر و صدف دین را مطرح کنند و بگویند: دین دو بخش دارد: گوهر و صدف. گوهر دین، حقیقت دین است و بقیه دین، صدفها و عوارض دین‌اند و خیلی اهمیت ندارند. مثلا گوهر دین معنویت است. نماز خواندن صدف است تا به آن معنویت برسید. حالا اگر توانستید از راه دیگری، مثلا با موسیقی راک یا متال هم به معنویت برسید، مانعی ندارد.

تجددگرایان افراطی در آخرین تحولات فکری شان، با تحویل دین به تجربه دینی، گفتند: دین، یعنی حال معنوی. آنها مثلا با دیدن غروب آفتاب یا یک تمثال مقدس، حال معنوی پیدا می‌کنند. استیسی در کتاب عرفان و فلسفه می‌گوید: بعضی‌ها هم ممکن است با مصرف مواد مخدر حال خاصی پیدا کنند. اینان هرگونه حال خاص معنوی را تجربه دینی می‌نامند. می‌گویند: پیغمبر هم یک حال معنوی داشت و بعد آن را بیان کرد

و قرآن به‌وجود آمد. پس قرآن، به عقیده آنها، کلام پیغمبر است، نه کلام خدا. این تجربه دینی بسط هم دارد؛ یعنی شما به‌عنوان یک فرد عادی هم می‌توانید حال و تجربه دینی پیدا کنید و این تجربه مختص پیغمبر نیست؛ یعنی هرکسی می‌تواند برای خودش یک دین بیاورد. آنها دیگر سراغ تفسیربهرای قرآن و قرائتهای مختلف قرآن نمی‌روند، بلکه می‌گویند: قرآن را ببند و کنار بگذار؛ زیرا مربوط به هزار و چهارصد سال پیش است؛ هرکدامتان برای خودتان قرآن بنویسید. این، تجددگرایی افراطی است و چنانچه آشکار است، با این دیدگاه دیگر از دین هیچ چیز باقی نمی‌ماند. کسی نیست به آنها بگوید: در زمان پیغمبر بت پرستان هم خیلی حال معنوی داشتند و پیغمبر با همین احوال آنان بود که تعارض داشت. پیامبر با همین شرک و بت پرستی بود که درگیر شد. لازمه این‌گونه دعای، پیدایش تسامح و تساهل، ترویج مفاسد اخلاقی و بسیاری مسائل دیگر است.

● نظر شما در مورد جامعه باز فرهنگی و نقش جریانهای مختلف فکری - فرهنگی ولو متضاد، در ارتقای هویت جامعه چیست؟ آیا می‌توان در حوزه اندیشه، سخت‌افزاری و گزینشی عمل کرد؟

□ مسلما جواب منفی است. با توجه به اینکه انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب فرهنگی و فکری است. طبیعتا اگر می‌خواهد استمرار داشته باشد، چاره‌ای نیست جز اینکه در مقابل جریانات فکری - فرهنگی یک برخورد فرهنگی داشته باشد. شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز موظف است موضع فکری - فرهنگی خود را به‌طور شفاف در قبال این جریانه‌ها مشخص کند، که تا به حال چنین نکرده است. ممکن است در طول زمان حتی این مانیفست تغییر پیدا کند و ما در طول تحقیقات علمی، در یک جایی اصلاحاتی هم انجام دهیم. این مساله اشکال ندارد؛ چون این بحثها وحی منزل که نیست. شورای عالی انقلاب فرهنگی باید موضع خود را مشخص کند و مثلا بگوید من معتقد به مقوله‌ای به نام علم دینی هستم و حاضر در این راه سرمایه‌گذاری کنم و یا باید مشخص کند که آیا معتقد به پلورالیسم دینی و یا تساهل و تسامح هست یا نه؟ حال آنکه شورای عالی انقلاب فرهنگی، جریانهای فکری و فرهنگی را به بازی گرفته است؛ چون اصلا در مورد هیچ‌یک موضع مشخصی ندارد اعلام موضع، غیر از این است که به وسیله قوه قضاییه با آنها درگیر شویم. نظام می‌گوید فرهنگستانی‌ها، تفکیکی‌ها، هایدگری‌ها و... هر کدام کار خودشان را انجام دهند. اصلا جنبش نرم‌افزاری‌ای که مقام معظم رهبری مطرح کرد، همین است. ایشان فرمود آزادی بیان با حفظ اخلاق و منطق؛ اما به‌هر حال نظام باید موضع فکری خود را مشخص کند.

● تا اینجای بحث همه جریانهایی را که توضیح دادید، با درجه‌های مختلف در تقابل یا تخالف با انقلاب و جمهوری اسلامی هستند و با فرهنگ و تفکر اصیل دینی سازگاری ندارند، در میان جریاناتی که برشمردید، آیا جریانهای نسبتا مساعد و موافق با تفکر دینی و فرهنگ انقلاب اسلامی هم داریم؟

□ خب البته، جریانهایی که سنخیت و قرابتی با تفکر اصیل دینی داشته باشند نیز کم یا ضعیف نیستند. یکی

از جریانهایی که با تفکر دینی و ایدئولوژی انقلاب اسلامی تاحدودی نزدیکتر است، سنت‌گرایی است. سنت‌گرایی توسط هنری کرین، رنه گنون، شوان و نصر پایه‌گذاری شد و بسیاری از آثار این شخصیتها به فارسی ترجمه شده است. تفاوت این جریان با جریانهای پیش‌گفته، در این است که جریان تصوف‌گرایی و فمینیستی بیش‌ازآنکه به اندیشه حاکم بر جمهوری اسلامی آسیب برسانند، با فرهنگ اسلامی ضدیت دارند؛ یعنی فرهنگی که نظام جمهوری اسلامی پذیرفته است، با نظام تصوف‌گرایی و جریان فمینیستی سازگار نیست؛ اما جریان سنت‌گرایی به فرهنگ اسلامی معتقد است و تاحدود زیادی با اندیشه دینی حاکم بر جمهوری اسلامی نیز سازگار است.

جریان سنت‌گرایی آقای دکتر نصر و هنری کرین، جریانی است که چندان به بعد اجتماعی اسلام اهمیت نمی‌دهد و عمدتا دغدغه‌اش بر بعد معنویت اسلام است. البته تشیع را هم مطرح می‌کند. لذا وقتی کرین شیفته امام زمان (عج) می‌شود، به این دلیل نیست که بیاید و جهان را پر از عدل و داد کند و یک حرکت اجتماعی داشته باشد، بلکه از معنویت امام زمان (عج) لذت می‌برد. هنری کرین بعد از مطالعه کتاب مابعدالطبیعه هایدگر، خلا معنوی غرب را احساس کرد، تا اینکه با مطالعه کتاب حکمه الاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی شیفته فلسفه سهروردی شد و گفت «امن گمشده‌ام را پیدا کردم». هنری کرین به دنبال پرکردن خلا معنویت به‌گونه‌ای که پشتوانه اندیشه‌ای نداشته باشد. نبود، چون صوفیان و مرتاضها هم می‌توانستند آن معنویت را برای او تامین کنند. درواقع کرین به دنبال فلسفه‌ای می‌گشت که تاملین‌کننده معنویت باشد. آن فلسفه، فلسفه سهروردی و نیز فلسفه ملاصدرا بود؛ لذا شخص سنت‌گرایی مانند نصر هم با اینکه به‌شدت به میراث کهن اعتقاد دارد، فلسفه ملاصدرا را می‌پذیرد. اما باین همه می‌بینیم که او مسئول انجمن حکمت و فلسفه یا به‌عبارتی معاون خاتم فرح در انجمن حکمت و فلسفه بود و هیچ درگیری‌ای با رژیم شاه نداشت. او کاملا با رژیم شاهنشاهی همراه بود و بعد از انقلاب هم به امریکارفت. آنها حتی یک قدم برای انقلاب اسلامی برنداشتند؛ یعنی از نظر فکری کاملا تشیع‌گونه فکر می‌کنند. اهلیت را قبول دارند و فکرشان سالم است؛ اما به بعد اجتماعی اسلام توجه کمتری نشان می‌دهند. یکی از اساتید که در امریکا به‌عنوان استاد مدعو تدریس می‌کرد و ارتباط بسیار نزدیکی با آقای دکتر نصر دارد، می‌گفت: اشکال جدی‌ای که به آقای نصر دارم این است که ایشان فقط بعد معنویت اسلام را معرفی می‌کند و از بعد اجتماعی اسلام غافل است و من سعی کرده‌ام در برنامه‌ها و جلساتی که در امریکا داشته‌ام، به بعد اجتماعی اسلام بپردازم و نظریه ولایت فقیه را توضیح و تبیین کنم. آقای نصر آن قدر به فلسفه ملاصدرا اعتقاد دارد که در مقام دفاع به نقدهای دیگران پاسخ می‌دهد. ایشان کتابهای بسیار ارزشمندی دارد و از نظر فکری هم از سلامت خوبی برخوردار است.

● جریان دیگری را که نام بردید، مکتب تفکیک است. پیشکسوتان و طرفداران فعلی این گرایش چه

کسانی هستند؟

□ این مکتب را میرزا مهدی اصفهانی، مجتبی قزوینی و برخی دیگر از علما در حوزه مشهد راه اندازی کردند. مکتب تفکیک با فرهنگ اسلامی تعارضی ندارد و پیروان آن نه دین ستیزند و نه دین گریز؛ ولی با مبانی فلسفی امام خمینی که جمهوری اسلامی بر آن مبتنی است موافق نیستند البته مسئولان این جریان با حرکت سیاسی-اجتماعی حضرت امام(ره) تقابلی نداشتند و بعد از انقلاب نیز همراه امام بودند؛ مثلاً مرحوم آقامیرزا جواد نهرانی در دوران جنگ تحمیلی چندین بار در مناطق جنگی و حتی در خط مقدم جبهه حضور پیدا کرد. نکته قابل توجه، این است که مکتب تفکیک، تفسیر یکسانی از روش شناسی فهم دین ندارد؛ چنانکه برخی از آنها به شدت فلسفه ستیزند، دسته‌ای فلسفه گریز و در عین حال برخی از آنها معلمان و منتقدان فلسفه اسلامی‌اند. علاوه بر این، مکتب تفکیک، فرایند یکسانی نداشته است؛ چنانکه موسسان مکتب، تفکیکی حد اکثری بوده و مخالفت آشکارتری نسبت به فلسفه نداشته‌اند اما معاصران آنها، به گونه‌ای اعتدالی با این نظریه برخورد می‌کنند و حتی با صراحت، روش عقلی و بدیهیات عقلی را می‌پذیرند و تمام استنتاجهای منطقی آنها را نیز قبول دارند و حتی می‌گویند اگر این نتایج با ظاهر قرآن تعارض داشته باشند، به تاویل آنها می‌پردازیم البته آنها با برخی تاویلات فلاسفه مانند معاد جسمانی ملاصدرا مخالفند.

● جریان های دیگری ها هم یک جریان مهم فکری و فرهنگی در کشور ایجاد کرد. ظاهراً این جریان یکی از عمیق‌ترین و فلسفی‌ترین جریانهای فکری معاصر ایران نیز به‌شمار می‌رود و از سالها قبل جایگاه ویژه‌ای در جامعه ایران پیدا کرده است؟

□ این جریان در سده فعلی شمسی (۱۳۰۰ش) بعد از گفتگمانی به نام غرب شناسی پیدا شد و بعداً به غرب ستیزی تبدیل شد. این جریان را اولین بار سیدفخرالدین شادمان مطرح کرد و فرید و آل احمد آن را ادامه دادند. شادمان در سال ۱۲۸۶ش در خانواده‌ای روحانی در تهران به دنیا آمد. دروس سنتی را در مدرسه میرزا صالح و مروی گذراند. سپس در دارالفنون و دارالمعلمین و مدرسه عالی حقوق به تحصیل اشتغال ورزید. دکترای حقوق خود را از دانشگاه فرانسه و دکترای تاریخ را از دانشگاه لندن اخذ کرد و در دولت رضاشاه و محمدرضاشاه مسئولیتهای متعددی داشت. ایشان معتقد بود پیروزی تمدن فرنگی در ایران آخرین شکست ما است و لذا ما نباید بگذاریم غرب در ایران رخنه کند. او معتقد بود ما باید مثل روسیه و ژاپن با میل و رعایت عقل و احتیاط، یک تمدن برای خودمان بسازیم و بگذاریم غرب بر ما تاثیر بگذارد (البته غرب بر ژاپن تاثیر گذاشته است) نظریه شادمان حد وسط دو جریان سنت گرا (ی. بومی) و روشنفکران شبه‌مدرنیست بود؛ چون جریان سنت گرا، غرب ستیز بود و با هر حرفی که غرب می‌زد، معارضه می‌کرد اما در نقطه مقابل، گروه روشنفکران شبه‌مدرنیست هر چه را که از غرب می‌آید، می‌پذیرند. در واقع شادمان می‌خواست در وسط این دو

جریان، جریانی اعتدالی برقرار سازد؛ لذا هر دو گفتمان را نقد و گفتمان سومی را مطرح کرد.

بعد از ایشان احمد فرید بود. وی در سال ۱۲۹۱ در شهر یزد به دنیا آمد، تحصیلات خود را در مدارس سنتی ایرانی فرا گرفت. سپس تعلیمات دانشگاهی را در آلمان و فرانسه در رشته فلسفه ادامه داد و بیشتر از همه از فلسفه هایدر استفاده کرد. نقدهای شادمان بر غرب گزشت ذهنی آغازین فرید را درست کرد و وی با استفاده از فلسفه هایدر گر - که نقد علم و تکنولوژی غرب بود - پایه‌ای ایجاد کرد تا در واقع گفتمان شادمان یک مبانی فلسفی داشته باشد. اما فلسفه فرید، نقد فلسفه غرب بود.

● دیدگاه مرحوم جلال آل احمد در مورد غرب زدگی بر چه اساسی بود؟

□ آل احمد هم کار شادمان را ادامه داد. او اهل تهران و همشهری شادمان بود. وی با روش ادبیات به نقد غرب پرداخت و سیر عجیب و غریبی را در زندگی خود طی کرد. او چند ماه در حوزه نجف به تحصیل پرداخت، سپس آن را رها کرد و در دانشگاه در رشته ادبیات فارسی تا مقطع دکترا به تحصیل پرداخت، اما از پایان نامه‌اش دفاع نکرد. وی مدتی عضو حزب توده و مدتی عضو حزب زحمتکشان ملت ایران بود و بعد همه این گروهها را رها کرد و انسان معتقد و متدینی شد، به سفر حج رفت و کتاب خسی در میقات (سفرنامه حج) را نوشت. وی در جریان غرب زدگی، با روش ادبیات و نقد ادبیات گونه به نقد غرب می‌پرداخت. در واقع فرید و آل احمد، مسیر شادمان را طی کردند؛ ولی برخلاف او غرب ستیز شدند. فرید، بیش از همه فلاسفه، از هایدرگ متاثر شده بود. مرحوم فرید عمیقاً دغدغه فلسفی داشت و لذا می‌کوشید پایه‌های فلسفی غرب زدگی و غرب ستیزی را مطرح کند؛ اما جلال بیشتر تحت تاثیر شادمان بود و اغلب به نقد ادبی می‌پرداخت. برخی آثار شادمان به صورت کتاب منتشر شده‌اند؛ مثل تسخیر تمدن فرهنگی، در باب هند، زبان باستان، تاریکی و روشنایی، تراژدی فرنگ، شناخت ملل و... اما فرید هیچ کتابی ننوشت. سه مقاله از ایشان چاپ شده است که دو مورد «چند پرسش در باب فرهنگ شرق» و «سقوط هدایت در چالهی هرز ادبیات فرانسه» می‌باشد و مقاله سوم را هم تحت عنوان «مشروطیت دفع فاسد به افسد بود» اخیراً خود شما در ماهنامه زمانه برای اولین بار منتشر کردید. علاوه بر این، مرحوم مددیور برخی گفت‌وگوهای ایشان را نیز تنظیم و به صورت کتاب منتشر کرده است. فرید اجازه نمی‌داد بحثها و درس‌هایش ضبط و چاپ شود؛ چرا که او یک فیلسوف شفاهی و بسیار نقاد و بدبین بود حتی بازرگان، شریعتی، مطهری، سروش و... از تیغ شمشیر نقد فلسفی او سالم عبور نکردند.

یکی از شخصیهایی که بعد از این آقایان، فکر و جریان هایدگری را دنبال می‌کند، رضا داوری اردکانی است. کتابهای داوری، عمدتاً در نقد غرب است و جالب آنکه وی هیچ بحث ایجابی و اثباتی ندارد؛ یعنی هیچ بنایی را نساخته است تا بگوییم حال که بنای غرب را ویران می‌کنید، بخش ایجابی شما چیست؟ ایشان هم، مثل فرید، یک فیلسوف نقاد است.

جریان کثرت‌گرایی در دو دهه اخیر در کشور ما رواج پیدا کرد و لازم است مورد توجه بیشتری قرار گیرد؛ کثرت‌گرایی دینی یا پلورالیسم دینی مدعی است تمام ادیان موجود، اعم از الهی و بشری، آسمانی و زمینی، تحریف‌شده و تحریف‌نشده، همه‌وهمه، حق هستند و از حقانیت برابری هم برخوردارند

استعمارگران از اوایل قرن نوزدهم به این نتیجه رسیدند که با ایجاد فرقه‌های ظاهراً مذهبی در جوامع اسلامی، بهتر می‌توانند به اهداف سیاسی و استعماری خود دست یابند؛ به همین دلیل، آنان پشتیبان صوفیه و فرقه‌های آن بودند؛ چنانکه پاره‌ای از اقطاب در اویش حتی به جرگه فراماسونری پیوستند. برای نمونه، سعادت علی‌شاه، رئیس فرقه نعمة‌اللهیه، جزء ندمای ظل‌السلطان بود و می‌گفت: «ما یک نفر زارع دهاتی در ویشیم و نمی‌دانیم مشروطیت یا استبداد چه معنی دارد. ما مطیع امر دولت می‌باشیم خواه مشروطه باشد و خواه مستبد.»

اگر دقت شود. آقای داوری و افرادی مثل ایشان به فلسفه ملاصدرا و ابن سینا نگاه مثبتی ندارند؛ چون معتقدند آنها از فلسفه یونان استفاده کرده‌اند. این گفتمان غرب‌ستیز، با کل تاریخ غرب، حتی با غرب یونان باستان هم مخالف است و لذا فلسفه‌هایی مثل فلسفه اسلامی که از یونان باستان استفاده کرده‌اند، طبیعتاً مورد مهر و محبت این گفتمان قرار نخواهند گرفت. این جریان در کشور رواج یافته و حتی بر بعضی چهره‌های فرهنگی (مثل شهید آوینی) نیز بسیار تاثیر گذاشت؛ چنانکه نگاه نقادانه ایشان در باب تمدن غرب، نگاه نقادانه هایدگری بود.

جالب است بدانید هانری کربن، نخست کتاب مابعدالطبیعه هایدگر را مطالعه کرد که نقد غرب شد. بعد به سمت جریان سنت‌گرایی رنه گنون و امثال آنها رفت؛ در حالی که آنها وقتی با هایدگر آشنا شدند، به این سمت نیامدند؛ یعنی هایدگر، روی کربن تاثیر می‌گذارد و وی به سمت حکمت متعالیه و حکمت اشراق می‌آید و روی عده‌ای هم تاثیر می‌گذارد که به شدت با حکمت اشراق و حکمت متعالیه تعارض و درگیری دارند.

● چنانکه اشاره کردید، شهید آوینی هم از جریان هایدگر تاثیر پذیرفته بود. اگر هایدگری بودن می‌تواند معارض با اندیشه و فرهنگ حاکم بر نظام اسلامی باشد، چطور آوینی چهره‌ای مثبت تلقی می‌شود؟

□ نظام جمهوری اسلامی دو بال و بخش دارد: یک بخش، فرهنگ حاکم است که برگرفته از آموزه‌ها و اخلاق اسلامی است و بخش دیگر، اندیشه حاکم بر جمهوری اسلامی است. این اندیشه دستاوردی دارد که متأثر از فلسفه ملاصدرا است؛ همان‌گونه که متأثر از فقه هم هست. جریان هایدگری، از آن جهت که غرب را نقد می‌کند، فلسفه یونان و روم باستان را هم قبول ندارد و طبیعتاً فلسفه‌های متأثر از یونان و روم باستان را هم نخواهد پذیرفت؛ چنانکه داوری و مرحوم مددیور هم صریحاً مخالفت خود را با فلسفه صدرایی اعلام کرده‌اند.

آنها می‌گویند یا باید غرب را درست پذیرفت یا رد کرد و ما درست آن را رد می‌کنیم. علم و صنعت و تکنولوژی غرب با فرهنگ غرب در هم تنیده‌اند. اندیشه حاکم بر جمهوری اسلامی ایران که توسط حضرت امام (ره)، شهید مطهری و... مطرح شد، این تفکر را قبول ندارد؛ چنانکه امام (ره) می‌فرماید: ما با غرب مخالف نیستیم، چیزهای مثبت غرب را می‌گیریم و با جنبه‌های منفی آن مخالفت می‌کنیم. ما با سینما مخالف نیستیم، با ابتذال مخالفیم؛ با علم و دانشگاه مخالف نیستیم، با انحراف مخالفیم. تفکر فلسفی امام (ره) و شهید مطهری و علامه طباطبایی (ره) نسبت به غرب بدین صورت است. شهید آوینی این تفکر را قبول ندارد. ولی آیا می‌شود گفت ایشان معارض با نظام است؟ در واقع آوینی با اندیشه نظام مخالف بود، نه با فرهنگ نظام. شهید آوینی شخصیتی بود که به شدت از فرهنگ اسلامی دفاع می‌کرد. یکی از کارهای مهم ایشان زنده‌نگه داشتن فرهنگ جبهه و جنگ بود که در راستای همان فرهنگ اسلامی است.

● جریان تجدیدستیزی که گاهی اوقات مطرح می‌شود و شما هم به آن اشاره کردید، چه جریانی است؟

□ تجدیدستیزی از مهم‌ترین جریانهای افراطی جامعه

معاصر ما است که ریشه در افکار پیشینیان دارد. برخی با استفاده از آیات «تبیانا لکل شیء» و «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین»، با بهره‌گیری از هرگونه روش عقلی و تجربی مخالفت ورزیده و دستاوردهای علوم نوین را مخالف دین شمرند؛ مثلاً اخیراً کتابی به نام اسلام و تجدید منتشر شده که پیام اصلی آن این است که علوم، توفیقیه‌اند و همه علموی را که بشر به آنها نیاز داشته، پیغمبر (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بیان کرده‌اند. مطابق این دیدگاه، اگر علموی مثل فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، نسبیت انیشتین و... در سنت

اهل بیت (ع) مطرح نشده‌اند، به جهت بی‌نیازی واقعی بشر به این علوم است. لذا این طایفه با هرگونه علم، صنعت و تکنولوژی مخالف‌اند. در حال حاضر نیز عده‌ای در برخی روستاهای طالقان در خننه‌های خشتی زندگی می‌کنند و از برق استفاده نمی‌کنند و می‌گویند استفاده از وسایل نقلیه

برق و... خلاف شرع است طرفداران این جریان، با هر چیز نو، با علم، صنعت، تکنولوژی و فلسفه نو - از آن جهت که نو هستند، مخالف‌اند؛ یعنی هم با جغرافیای نو و هم با تاریخ جدید مخالف‌اند و می‌گویند هر کاری که می‌خواهید انجام دهید، باید قال الصادق (ع) و قال البقره (ع) را کنار آن بگذارید. به تعبیر شهید صدر، منطقه الفراق قایل نیستند که از آنجا عقل و تجربه‌ای هم وارد شود و اظهار نظر کنند این جریان امروزه زیاد مطرح نیست، ولی به‌هر حال اجمالاً تاثیر گذار بوده است.

● به نظر شما، گفت‌وگوی سنت و تجدید سرانجام به نفع کدام‌یک خاتمه خواهد یافت؟

□ پرسش مهمی در خصوص این دو جریان است. اما من اینجا اعلام موضع نکرده و دیدگاه خودم را در سنت و تجدید بیان نکرده‌ام. باید دیدگاهها مطرح شوند، تا ببینیم آیا در تضاد میان این دو مقوله، باید هویت ثالثی ایجاد گردد و یا اینکه یکی فدای دیگری شود.

● یکی از مواردی که در ابتدای بحث به آن اشاره داشتید، جریان فرهنگستان علوم بود. منظور شما همان آکادمی علوم اسلامی است که در اوایل انقلاب در قم تاسیس شده بود؟ آیا آکادمی واقعا در حد یک جریان فکری متمایز از سایر جریانهایی تفکر دینی مطرح است؟

□ بله منظورم همان است. این مرکز علمی توسط مرحوم سیدمنیرالدین هاشمی فرزند آقا سیدنورالدین هاشمی که یکی از مراجع بزرگ تقلید شیراز بود و فعالیتهای علمی و سیاسی و اجتماعی زیادی هم داشت، در قم تاسیس شد. مرحوم سیدمنیرالدین حسینی که در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی هم نقش داشته و از شاگردان حضرت امام و هم‌مسیر با ایشان بوده است، جریان فرهنگستان علوم را بنا نهاد. وی با مبانی فلسفی صدرایی که در تئوری‌سازی و نظام حکومت اسلامی مؤثر بوده مخالفت کرده است. او معتقد بود باید فلسفه جدیدی ابداع کنیم. ایشان فلسفه‌ای ابداع می‌کند و بر اساس آن، به تبیین نظام ولایت فقیه و هم یک نظام سیاسی - اجتماعی می‌پردازد که کاملاً با دستاوردهای نظام جمهوری اسلامی انطباق دارد. ولی مبانی فلسفی و مشرب اصلی نظام جمهوری اسلامی را کنار می‌گذارد و مبانی فلسفی جدیدی ارائه می‌دهد. البته این طرح، هنوز یک جریان مدون، دقیق و نظام‌مند نیست، بلکه جریانی مبهم و مجمل است و بعضی از مباحثی را که مطرح

می‌کنند، شاید فقط خودشان دقیقاً می‌دانستند که چه می‌خواهند بگویند؛ به عبارتی بسیاری از مباحث ایشان در حد ادعا هستند و نیاز به پژوهش جدی و فراوان دارند. اگر مرحوم سیدمنیرالدین که خوش فکر و نظام‌ساز بود، زنده می‌ماند، شاید می‌توانست این مسیر را به سرانجامی برساند. البته باید از آن مرحوم که فردی تئوری پرداز و صاحب نظریه بود، تقدیر گردد اما این کار به معنای پذیرش و تأیید اندیشه ایشان نیست.

● به نظر می‌رسد به لحاظ ارتباط با دنیای مدرن، باید جریان روشنفکری تجدیدپذیر را آخرین حلقه از جریانات نوین در کشور بدانیم. این طور نیست؟

□ این جریان را شخصیهایی مثل بازرگان و شریعتی آغاز کردند و الان هم امثال آقای سروش آن را ادامه می‌دهند. مدتی روشنفکران ما گرایشهای مارکسیستی و مدتی گرایشهای لیبرالیستی و زمانی نیز گرایشهای اگزیستانسیالیستی داشتند؛ اما الان جریان غالب روشنفکری در کشور ما، متأثر از جریان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم است؛ یعنی گاه از هرمنوتیک فلسفی و گاه از اندیشه‌های دیگر غرب استفاده می‌کند. برخی از روشنفکران نیز گرایشهای نئومارکسیستی دارند؛ مثل برخی از نویسندگان کتبهای علوم سیاسی، فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی.

بعد از فروپاشی شوروی، تفکر توده و مارکسیسم و سوسیالیسم تقریباً در کشور برجیده شد؛ اما با توجه به نقدهایی که لیبرالیسم و متفکران اسلامی بر مارکسیسم وارد کردند، برخی نئومارکسیسم را جایگزین آن ساختند. آنها قایل به اصالت جامعه به آن معنایی که مارکسیستهای قدیم می‌گفتند، نیستند بلکه تاحدودی اصالت فرد و آزادی فردی را می‌پذیرند و در مقابل، نظام متمرکز دولتی اقتدارگرا را هم می‌پذیرند. در بحث اقتصاد هم، آنها چندان به اقتصاد دل نبسته‌اند و باید گفت این گروه در واقع سوسیالیستهای لیبرال هستند؛ یعنی ترکیبی از سوسیالیسم و لیبرالیسم را تحت عنوان نئومارکسیسم مطرح کرده‌اند. عده کمی هم گرایشهای پست‌مدرنی دارند و بیشتر در زمینه ادبیات، هنر، طراحی، گرافیک و... از آن استفاده می‌کنند.

لذا چنانکه اشاره کردید، باید گفت الان جریان روشنفکر غالب در کشور، جریان روشنفکری تجدیدپذیر است که به تعبیر دکتر شادمان، شبه‌مدرنیسم است و حلقه کیان مجموعه بارز آنها است. این جریان، هر چند الان در محیطهای دانشگاه مقداری کم‌رنگ شده ولی الان مدعیان و مخالفان این جریان، قدری تخصصی‌تر بحث‌ها را مطرح می‌کنند.

● آیا شما حلقه کیان را یک جریان فکری به حساب می‌آورید؟

□ هر مکتبی الزاماً جریان نیست؛ یعنی ایسم‌های فراوانی در جهان وجود دارند ولی صرفاً بعضی از این مکتبها تبدیل به یک جریان می‌شوند. این مکاتب وقتی جنبه اجتماعی - فرهنگی پیدا کردند، به جریان تبدیل می‌شوند. حلقه کیان در واقع مصداق بارز تجدیدگرایی افراطی است و از این رو باید آن را یک جریان فکری تلقی کرد. این جریان برای مطرح کردن خود از مکاتب مختلف فلسفی غرب که بعضاً در خود غرب با هم تعارض دارند، استفاده کرد؛ مثلاً در غرب فلسفه اگزیستانسیالیسم با فلسفه پوزیتیویسم با هم

در گیرند و حاضر نیستند بر سر یک سفره بنشینند. حلقه کیان برای دستیابی به اهداف خود از فلسفه‌های اگزیستانس، از هرمنوتیک شلایرماخر، هایدگر و گادامر و نیز از فلسفه تحلیل زبانی استفاده کرده است. این حلقه از آنجاکه هدف اصلی‌اش تجددگرایی افراطی است و می‌خواهد به آن برسد، از مکاتبی هر چند متعارض استفاده می‌کند؛ از این رو مصداق بارز تجددگرایی افراطی، حلقه کیان است. البته پس از دوم خرداد قدری از بحث‌های علمی حلقه کیان کاسته شد و عمدتاً مشغول کارهای اجرایی و گرفتار فقر تئوریک شدند؛ ولی به احتمال قوی، آنها دوباره سعی خواهند کرد خودشان را بازسازی و بازپژوهی کنند و اندیشه‌هایشان را روزآمد سازند.

● همه این جریاناتی که نام بردید و توضیح دادید، از طیف‌های مختلف و دارای مشربهای متفاوتی بودند و با درجاتی، از جریان فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی و یا حداقل از جریان فکری حاکم بر جمهوری اسلامی کم‌وبیش فاصله دارند. به نظر می‌رسد که الان باید به جریان اصلی فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی بپردازیم. شما جریان فکری انقلاب را تحت چه عنوانی و چگونه توضیح می‌دهید؟

□ آنچه تا اینجا از جریانات معرفی شدند، در واقع گزارش کوتاهی از جریانهای فکری و فرهنگی معاصر ایران بود. اما به لطف الهی ما از فلسفه و معرفت دینی غنی برخورداریم. تفکر دین اسلام یک تفکر عقلانی است. منطق دارد و هنرش تدبیر و برنامه‌داشتن است. از این رو، به نظر من جریان اصلی تفکر انقلاب اسلامی را باید جریان عقل‌گرایی اسلامی بدانیم که با پرهیز از هرگونه افراط و تفریط در دانسته‌ها و بایسته‌های فرهنگی و سیاسی با پیوند استواری میان عقل و شرع، نظامی محکم، مترقی و معنویت‌گرا را با عنوان جمهوری اسلامی تاسیس کرده و در حال مبارزه با جریانهای فکری انحرافی و شیخون فرهنگی است. اما شرط توفیق، فقط مستحکم کردن مبانی فکری نیست بلکه باید اقدام به راهکارهای عملی را در اولویت قرار داد. اگر در این راستا اقدام عملی صورت نگیرد، مطمئن باشید حدیث زیر از رسول اکرم (ص) تحقق پیدا خواهد کرد که می‌فرمایند: «ان بین یدی الساعة فتن کثیره قطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا؛ در آخرالزمان فتنه‌هایی تحقق پیدا می‌کند که همچون تیرگی‌های شب تاریک است؛ به گونه‌ای که انسانهایی در صبح مومن‌اند و شب کافر می‌شوند و یا در شب مومن‌اند و صبح گرفتار کفر می‌شوند.»

این روایت از نبی اکرم (ص) نقل شده و خبری است از آینده و دوران پیش از قیامت. نمی‌خواهم بگویم منظور از آخرالزمان در این روایت، عصر حاضر است. اما تحولات فکری و فرهنگی کشور ما و دیگر جوامع اسلامی آن قدر زیاد است که بعضی از جوانان را می‌بینیم که صبح مومن‌اند و شب گرفتار تردید می‌شوند. لذا بهترین شیوه برای دستیابی به تفکر اصیل اسلامی، ترویج جریان عقل‌گرایی اسلامی است که علامه طباطبایی (ره) و امام خمینی (ره) و شاگردان آن بزرگواران مروج آن بودند. این جریان ضمن معتبر شمردن قرآن و سنت، از مبانی فلسفی و عرفانی نیز

بهره می‌گیرد و به شبهات معاصر پاسخ می‌دهد. ضمن آنکه نوآوری را نیز برمی‌تابد. اهتمام مجدانه حضرت امام و شاگردان و یاران ایشان به فلسفه اسلامی در کنار فقه اسلامی را می‌توان نشانه این معنا دانست.

● آقای دکتر، پیش از این هم در بحث از جریان هایدگری‌ها به فلسفه ملاصدرا و تاثیر آن در ارتباط با برخی شخصیت‌های فکری - فرهنگی اشاره کردید. چنانکه می‌دانید خود امام (ره) نیز مدتی فلسفه ملاصدرا و به‌ویژه حکمت متعالیه ایشان را تریس می‌کرده‌اند و اخیراً بحث توجه امام به نظریه سیاسی ملهم از ملاصدرا نیز مطرح می‌شود. می‌خواستم قدری مبسوط‌تر بفرمایید دقیقاً چه رابطه‌ای بین فلسفه صدرایی و نظریه‌های سیاسی - اجتماعی وجود دارد؟

□ سوال جالبی است. ملاصدرا تعلیق‌های بر الهیات شفا دارد که در آنجا می‌گوید: «کتابنا الکبیر المسمی بالاسفار.» همگی این کتاب درباره الهیات است. دغدغه فلسفه فکری ملاصدرا الهیات است؛ یعنی کلام، اثبات خدا، صفات خدا، معاد، نبوت و از این نوع بحثها، ملاصدرا دغدغه سیاسی - اجتماعی نداشت و درصدد نبود نظام سیاسی، اقتصادی، حقوقی و یا اخلاقی بسازد. دغدغه‌اش فقط الهیات بود و از جلد ششم تا نهم اسفار وارد این مباحث می‌شود. این، فرایند پژوهش فلسفه ملاصدرا است و همین مسیر هم ادامه پیدا کرده است. حاجی سبزواری نیز همین مسیر را طی کرده. باین تفاوت که مثلاً در منظومه و شرح منظومه به نظام اخلاقی هم پرداخته است، اما نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ندارد. آقایان قمشه‌ای، ربیع‌ی قزوینی، شهرامی و... هم همین‌گونه عمل کرده‌اند.

برای اولین بار فیلسوفان معاصر، همچون علامه طباطبایی (ره)، حضرت امام (ره)، شهید مطهری، استاد مصباح، استاد جوادی آملی از فلسفه ملاصدرا در ساختن نظام اجتماعی بهره گرفتند. به این لحاظ من از آنها به جریان نوصدرایی تعبیر می‌کنم؛ یعنی چیزی فراتر از حکمت صدر است؛ مثلاً از بحث اصالت وجود یا اصالت ماهیت فلسفه ملاصدرا، در بحث اصالت فرد و جامعه استفاده می‌کنند. آیا فرد اصالت دارد یا جامعه؟ همچنین استاد مصباح در کتاب جامعه و تاریخ در قرآن، از فلسفه ملاصدرا و معقولات ثانی فلسفی، در ساختن مبانی فلسفی جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی بسیار استفاده می‌کنند؛ حضرت امام (ره) نیز گرچه بحث ولایت مطلقه فقیه را از روایات فقهی، مثل روایت مقبوله عمر بن حنظله یا مشروعه ابی‌خدیجه می‌گیرد، اما از ولایت عرفانی‌ای که عرفان عرفان نظری مطرح کرده‌اند نیز بهره می‌برد؛ یعنی عرفان نظری این عربی بر نظام فکری حضرت امام (ره) تاثیر گذار بوده است.

پس خود فلسفه صدرایی، نظام اجتماعی و سیاسی نداشت. ولی فیلسوفان نوصدرایی از آن در نظام‌سازی استفاده کرده‌اند. البته به نظر من جهت ساختن نظام اجتماعی، اقتصادی، مدیریتی و سیاسی صددرصد کم‌یاب، باید نوآوری و تحولی در فلسفه ملاصدرا ایجاد شود تا بتواند در این جهت موفق باشد؛ چون ما اصلاً هیچ نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نداریم که پشتوانه فلسفی نداشته باشد. زمان آن گذشته است که بوزیتویست‌ها می‌گفتند: علوم

انسانی یک شاخه از علوم تجربی است. الان دیگر هیچ کس این حرف‌ها را قبول ندارد. الان همه قبول دارند که فلسفه غیرتجربی بر اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی اثر می‌گذارد.

● اگر معتقد هستید که با برخی از این جریانات و افکار و عقایدی که برشمردید، باید مقابله شود، به نظر شما شگردهای برخورد و مقابله با این افکار و عقاید کدامند؟ به‌ویژه حوزه و روحانیون چه راهکاری را باید مدنظر داشته باشند تا در این مسیر توفیق پیدا کنند؟

□ همین فرایند علمی و درسی که در حوزه‌ها به‌طور کارشناسانه نوشته شده است، باید طی شود. اگر بی‌سواد بمانیم، نمی‌توانیم به شبهات پاسخ بدهیم. باید منطق و فقه و اصول را خوب بخوانیم. همین مباحث الفاظ علم اصول که خیلی‌ها می‌گویند فایده‌ای ندارد، بزرگترین ابزار برای مقابله با هرمنوتیک فلسفی است.

در سالیانی که درس خارج مباحث الفاظ علم اصول را فرا می‌گرفتیم، همین سوال برای خود ما هم مطرح بود که اینمباحث تا چه مقدار به درد فقه می‌خورد؟ بعد که با مباحث هرمنوتیک فلسفی گادامر، شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و فلسفه تحلیلی آشنا شدم، دیدم که مباحث الفاظ علم اصول می‌تواند به ما بهترین‌نحو کمک کند و لذا در نقد هرمنوتیک فلسفی، از همین مباحث الفاظ علم اصول استفاده می‌کنیم. البته مباحث زبان‌شناسی و روش‌های تفسیری هم مؤثرند. فلسفه و عرفان اسلامی را باید خوب خواند. مثل آقای مطهری که همه درس‌هایش را خوب فراگرفت. ولی وقتی همه این مباحث را خوب بخوانیم، گرچه عالم خیلی خوبی می‌شویم، اما به درد روزگار گذشته می‌خوریم. قدم بعدی این است که از این میراث کهن و عظیم برای پاسخ به شبهات و پرسش‌های معاصر استفاده کنیم و آن وقت است که می‌توانیم عالم زمان خودمان باشیم. عالم زمان شدن، بدون بهره‌گیری توأم با بهره‌وری از میراث گذشته و نیز بدون توجه به پرسش‌های جدید و معاصر تحقق‌پذیر نیست.

● آیا کتاب خاصی را می‌شناسید که مستقلاً و به‌طور مبسوط به تبیین جریان‌شناسی حاکم بر جامعه فکری فرهنگی کشور پرداخته باشد؟

□ کتاب و حتی مقاله‌ای که در این زمینه به تمام این جریانه‌ها پردازد، سراغ ندارم. جست‌و گریخته دوستان مطالبی گفته و نوشته‌اند؛ اما خود بنده از دو سال پیش تحقیقی را تحت عنوان «آسیب‌شناسی دین‌پژوهی معاصر» شروع کرده‌ام که تمام این جریانه‌ها را از حیث دین‌پژوهی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهم.

● آقای خسروپناه ضمن تشکر مجدد از شما، اگر نکته خاصی یا سخن ناگفته‌ای به‌نظر تان می‌رسد که مایل هستید مطرح کنید، بفرمایید.

□ البته نکته‌های ناگفته‌ای قطعاً وجود خواهند داشت و موضوع موردنظر ما به قدری وسیع، پراهمیت و فراگیر است که مسلماً در یک جلسه محدود نمی‌توان حق آن را ادا کرد. اما به هر حال، هم به‌قدر تشنگی باید چشید. من هم از حوصله و تلاشی که برای طرح این مباحث به خرج دادید، تشکر می‌کنم و برای شما در ماهنامه ارزشمند «زمانه» و برای همه عزیزان مخاطب آرزوی